# گفتگوی صمیمی با مهمانی از

# آلبن

نجم‌الدّین طبَسی

تهیه و تنظیم:
سید ابوالقاسم ذاکر رضوی
حسن بلقان آبادی

**گفتگوی صمیمی با مهمانی از آلبانی**

نجم الدین طبسی

**انتشارات دلیل ما**

تهیه و تنظیم: سید ابوالقاسم ذاکر رضوی، حسن بلقان آبادی

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

شابک: ۵ - ۲۶۳ - ۴۴۲ - ۶۰۰ - ۹۷۸

تلفن و نمابر: ۳۷۷۴۴۹۸۸ - ۳۷۷۳۳۴۱۳ (۹۸۲۵+)

دفتر مرکزی: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه ششم، واحد ۶۱۲ و ۶۱۳

(ارتباط با ما) dalilema@yahoo.com| www.dalilema.ir (خرید آنلاین)

## مراکز پخش

قم . خیابان معلم . مجتمع ناشران . طبقه همکف . واحد ۹ | تلفن: ۳۷۷۳۳۴۱۳ و ۳۷۷۴۴۹۸۸

قم . خیابان صفائیه . روبروی کوچه ۳۸ . پلاک ۷۵۹ | تلفن: ۳۷۷۳۷۰۱۱ و ۳۷۷۳۷۰۰۱

تهران . خیابان انقلاب . خیابان فخررازی . نبش بن بست ری . پلاک ۶۱ | تلفن: ۶۶۴۶۴۱۴۱

مشهد . چهارراه شهداء . ضلع شمالی باغ نادری . کوچه شهید خوراکیان . مجتمع گنجینه کتاب . طبقه اول | تلفن: ۵-۳۲۲۳۷۱۱۳

سرشناسه : طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ -
Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور : گفتگوی صمیمی با مهمانی از آلبانی / نجم الدین طبسی؛ تهیه و تنظیم سید ابوالقاسم ذاکر رضوی، حسن بلقان آبادی.
مشخصات نشر : تهران: دلیل‌ما، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری : ۹۲ص.
شابک : 5 - 263 - 442 - 600 - 978
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص.۸۳ - ۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ - -- مناظره ها
موضوع : Tabasi, Najm al-Din -- Debates
موضوع : شیعه -- دفاعیه ها
موضوع : Shi'ah -- Apologetic works
موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها
موضوع : Sunnites -- Apologetic works
شناسه افزوده : ذاکر رضوی، سید ابوالقاسم
شناسه افزوده : بلقان آبادی، حسن، ۱۳۵۵ -
رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵
شماره رده دیویی : ۲۹۷/ ۴۱۷
شماره کتابشناسی ملی : ۷۷۴۳۵۳۸
اطلاعات رکوردکتابشناسی : فیپا

انتشارات دلیل ما
www.dalilema.ir

مرکز نشر و پخش کتب معارف اهل بیت علیهم‌السلام
۹ سال ناشر نمونه و برگزیده کشوری
با تولید بیش از ۱۰۰۰ عنوان کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

## فهرست

**مقدمه مؤلف ............................................................................ ۷**
**اشتباهات عثمان و معرفی کارگزاران او ......................................... ۱۳**
ولید بن عقبه ...................................................................... ۱۴
عبدالله بن سعد بن ابی سرح ............................................... ۱۸
مروان بن حکم بن ابی‌العاص .............................................. ۲۴
معاویه بن ابی‌سفیان ......................................................... ۳۰
فسق و عدم ایمان معاویه .................................................. ۳۳
عداوت و دشمنی معاویه نسبت به پیامبر و امیرالمؤمنین ........ ۳۳
**تحریف تاریخ و کتمان حقایق و اختلافات و مشاجرات صحابه ...... ۳۶**
تحریف تاریخ و کتمان حقایق توسط خالد بن عبدالله قسری .. ۳۷
تحریف تاریخ و کتمان حقایق توسط عبدالملک بن مروان ..... ۴۰
تحریف تاریخ و کتمان حقایق توسط عبدالعزیز بن مروان ...... ۴۲
تحریف تاریخ و کتمان حقایق توسط امویان ......................... ۴۳
**نقش علما در تحریف تاریخ و کتمان حقایق ................................. ۴۳**
ذهبی و تحریف تاریخ و کتمان حقایق و مشاجرات صحابه .... ۴۴

طبری و کتمان مشاجرات محمد بن ابی بکر با معاویه ........... ٤٥
طبری و مخفی کردن علل واقعی قتل عثمان ......................... ٤٦
احمد بن حنبل و تحریف و کتمان حقایق .............................. ٤٦
غزالی و مخفی کردن حقایق تاریخی ................................... ٤٨
ابن حجر هیثمی و کتمان حقایق ......................................... ٤٩
عینی و کتمان حقایق ......................................................... ٤٩
ابن تیمیه و کتمان حقایق .................................................... ٥٠
**برخورد دوگانه اهل سنت در مورد ابن ملجم و قاتلین عثمان ......... ٥٢**
**برخورد دوگانه اهل سنت در مورد عمار بن یاسر و قاتل او ........... ٥٥**
**نظر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد قاتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام ....................... ٥٨**
**منع تدوین حدیث .................................................................. ٥٩**
**روابط خلفا ........................................................................... ٦٣**
**علت نامگذاری عمر بن علی .................................................... ٦٤**
**علت نامگذاری عثمان بن علی ................................................. ٦٩**
**علت نامگذاری ابوبکر بن علی ................................................. ٧٠**
**چرا حضرت علی دخترشان ام کلثوم را به عمر دادند؟ .................... ٧٢**
**کتابنامه ............................................................................... ٨٣**

## مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین علیهم‌السلام سیما امام زماننا روحي و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء.

شرایط تغییر یافته، رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و ابزارهای ارتباطی تازه‌ای به وجود آمده و مکر، توهین، افترا و دروغ بستن به پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بیشتر از قبل وجود دارد و بدخواهان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام همان اکاذیب قرن‌های گذشته را بدون اندک تغییری راحت‌تر و به صورت گسترده‌تر تکرار کرده و رواج می‌دهند. گاهی مکتب اهل بیت را زائیده شخصیت وهمی عبدالله بن سبا می‌دانند و گاهی به خاندان صفویه که در قرن‌های نهم تا دوازدهم بر ایران حکومت داشتند، منسوب می‌کنند. شیعیان را گاهی به عدم پذیرش سنت نبوی و گاهی به تحریف قرآن متهم می‌کنند. گاهی ادعای نبوت برای امامان معصوم علیهم‌السلام و ادعای نزول وحی بر فاطمه زهرا علیهاالسلام را به شیعیان نسبت می‌دهند و گاهی سب و توهین به صحابه و گاهی پرستش ائمه اطهار علیهم‌السلام و...

همه مطالب خلاف واقع که از سوی غافلان و جاهلان، به پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داده می‌شود، دروغ‌های جدیدی نبوده و چون ورشکسته و مفلس شده‌اند و طبق ضرب المثل معروف «تاجر که ورشکسته می‌شود پول خورده‌ها و قِران‌ها را می‌شمارد» به همان داشته‌های اندک قبل رجوع کرده‌اند.

با توجه به پیشرفت تکنولوژی و در دسترس بودن ابزارهای تحقیقی و ارتباطی نوین و بر اساس ضرب المثل معروف دیگر که «خورشید زیر ابر نمی‌ماند» دوران ناآگاهی و عدم دسترسی به حقایق و واقعیات، تمام شده و الحمدلله خورشید از زیر ابرها خارج شده و هر روز صدها حقیقت‌جو به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام روی آورده و با تألیف کتاب، جزوه و سخنرانی گرایش خود به حق و حقیقت را ابراز می‌کنند.

یکی از این نمونه‌ها دانشمند فاضل کشور آلبانی است که بنا به اعتراف خودش نسبت به تشیع زاویه زیادی داشته و هنگام ورود به قم و مشاهده گنبد و بارگاه حضرت معصومه علیهاالسلام حس خوبی نسبت به آن نداشت، ولی پس از گفتگویی دوستانه و صمیمانه درباره تاریخ و حوادث صدر اسلام و برخی مسائل که از نظر او مبهم بود، آنچنان تحول یافت که بی‌اختیار همه بدخواهان، فتنه‌گران و کسانی را که وحدت و تقریب امت اسلام را مانع اهداف خائنانه خود می‌دانند نفرین کرده و از حضور در چنین جلسه‌ای که موجب تبیین حقایق گردیده و ابهامات و شبهات او با استدلال‌های محکم و متین پاسخ داده شد، اظهار سرور و خوشحالی کرد و از طرفی به خاطر توفیق و نعمتی که نصیب او شده بود حمد و ثنای خداوند را به جا آورده و به خاطر مظلومیت شیعیان و

تهمت‌ها و هجمه‌های فراوانی که از سوی بدخواهان تشیع به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام وارد می‌شود، اظهار تأسف نمود.

خداوند منان را بر نعمت تشیع و پیروی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و توفیقی که در یاری و هدایت حق‌جویان نصیبم کرده، شاکرم و امیدوارم بر توفیقات همه ما بیفزاید.

در خاتمه از تلاش‌ها و پیگیری‌های ثقة الاسلام سید ابوالقاسم رضوی از شاگردان خارج فقه، اصول و روش تحقیق اینجانب در پیاده‌سازی، تقریر، تنظیم و تحقیق پیرامون این گفتگوی دوستانه و آماده‌سازی آن برای چاپ و نشر، سپاسگزارم و همچنین از فرزند برومندم حجت الاسلام حسن بلقان‌آبادی که با همکاری‌های خالصانه خود این جزوه را بازبینی و تصحیح کرد، متشکرم.

نجم الدین طبسی
مؤسسه ولاء صدیقه کبری علیهاالسلام
۱۵ جمادی الاولی ۱۴۴۲ قمری

## بسم الله الرحمن الرحیم

طبق معمول هر روز هنگامی که به مؤسسه آمدم تا به کارهای پژوهشی خود برسم اطلاع دادند که قرار است یکی از علمای اهل سنت با استاد طبسی دیدار داشته باشند. چون به موضوعاتی که استاد معمولاً در این جلسات مطرح می‌کنند علاقه‌مند هستم خودم را برای حضور در آن جلسه آماده کردم و منتظر آمدن مهمان شدم. دقایقی نگذشته بود که زنگ مؤسسه به صدا درآمد و مهمان وارد شد. بعد از تعارف و احوال‌پرسی و نگاهی اجمالی به کتابخانه و تعجب از این که قفسه‌های کتابخانه مملو از کتاب‌های اهل سنت است، یکی از دوستان، ایشان را به اتاق استاد راهنمایی کرد و استاد به او خوش‌آمد گفتند. وقتی خودش را معرفی کرد معلوم شد که از مسلمانان اهل سنت کشور آلبانی است و در یکی از شهرهای این کشور اروپایی مفتی و امام جماعت نیز هست. بعد از تدوین پایان‌نامه کارشناسی ارشد با موضوعی تاریخی، علاقه‌مند شده که در مورد مذهب تشیع تحقیق کند و به همین خاطر به واسطه رفاقتی که با ایرانی‌های مقیم آلبانی داشته تصمیم گرفته به ایران و شهر مقدس قم مسافرت کند تا ضمن دیدار با علمای شیعی بتواند با فرهنگ و مذهب مردم ایران که اکثرا شیعه هستند بهتر آشنا شود.

بعد از این که تعارفات ابتدایی تمام شد طرفین برای آغاز گفتگو آماده شدند و استاد از فعالیت‌های علمی و اجتماعی ایشان جویا شدند و او خودش را اینگونه معرفی کرد:

من در یکی از استان‌های مرکزی کشور آلبانی، مفتی و امام جماعت بودم و ارتباطات بسیار خوبی با ایرانی‌های ساکن آنجا داشتم و همین مسأله باعث شده است که بتوانم تا حدودی به زبان فارسی صحبت کنم. فقه شافعی را در شهر بیروت زیر نظر شیخ عبدالناصر جبری مفتی شهر بیروت که از فقهای شافعی بود یاد گرفتم. برای نوشتن پایان‌نامه یک سال در بیروت ماندم. در مباحث تاریخی، موضوعی چالشی با عنوان «فتنه قتل عثمان» را انتخاب کردم. جالب اینجا بود که وقتی این موضوع را با استاد سعدی که در دانشگاه سوربون فرانسه تحصیل کرده بود، مطرح کردم به من گفت: تو کی هستی که می‌خواهی این موضوع را دنبال کنی؟ گفتم: من کسی نیستم ولی به دنبال از بین بردن اختلافات هستم و اعاده نظر در تاریخ را لازم می‌دانم. خدا را شکر عنوان بحث «فتنه قتل عثمان» خودش شاهدی بر نیت و تصمیم و اراده من است. استاد سعدی چندین بار قصد داشت مرا منصرف کند ولی من مصمم بودم این رساله را بنویسم. در زمان تحقیق متوجه شدم که مشکل از خود عثمان و در زمان او شروع شده است. به نظر من خود عثمان شخصیت ضعیفی داشته و وقتی نزدیکان خودش را در جای جای حکومت گماشته، ظلم و فساد زیادی در جامعه اسلامی اتفاق افتاد و مسلمانان علیه او شورش کرده و او را کشتند. البته با مطالعه تاریخ متوجه می‌شویم که گماشتن اقوام و خویشان در مناصب حکومتی در صدر

اسلام یک امر عادی بوده، ولی ذهن مرا درگیر خودش کرده بود. لازم به ذکر است که من تا قبل از انجام این تحقیق اطلاع زیادی از جریان غدیر و اتفاقات آن نداشتم.

یکی دیگر از مسائلی که توجه من را به خودش جلب کرد ماجرای عبدالله بن سبا بود. مشهور است که مذهب تشیع توسط شخصی به نام عبدالله بن سبا شکل گرفته است. اگر این ادعا صحت داشته باشد باید مطالب زیادی درباره شخصیت عبدالله بن سبا در تاریخ صدر اسلام وجود داشته باشد در حالی که او زندگینامه بسیار مبهمی دارد و نام زیادی از او برده نشده است. من به این نتیجه رسیدم که عبدالله بن سبا اسطوره‌ای بیش نیست.

**اشتباهات عثمان و معرفی کارگزاران او**

حضرت استاد با شنیدن صحبت‌های عالم سنی نسبت به خلافت عثمان و این که او خویشاوندان و نزدیکان خود را بر سر کار آورد و رفتارهای نامناسب آنان منجر به قیام مردمی و قتل عثمان شد، صحبت‌های خودشان را اینگونه شروع کردند:

در دوران خلافت عثمان نه تنها نزدیکان و اقوام او مسئولیت گرفتند، بلکه عثمان به کسانی که توسط پیامبر اکرم ﷺ مورد لعن و نفرین قرار گرفته بودند، یا پیامبر اکرم ﷺ دستور قتل آنان را صادر کرده بودند و یا تبعید شده بودند، مسئولیت می داد. برای روشن شدن مطلب به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

## ولید بن عقبه

ولید بن عقبه یکی از کسانی است که توسط عثمان بن عفان به حکومت کوفه گماشته شده بود. او همان کسی است که آیات شریفه ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ﴾[1] و ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ﴾[2] در مذمت او نازل شده و قرآن در هر دو مورد از او با عنوان فاسق یاد کرده است.[3]

مسعودی تاریخ‌نگار مهم و سرشناس جهان اسلام که به گفته سبکی از علمای شافعی مذهب و اهل سنت است[4] در مورد ولید بن عقبه می‌نویسد:

> ولید بن عقبه یکی از کارگزاران عثمان بود و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر داده بودند که اهل جهنم است. او در شبی از شبها به همراه ندیمان و خواننده‌ها تا صبح مشغول لهو و

---

۱. سوره حجرات (٤٩)، آیه ٦.

۲. سوره سجده (٣٢)، آیه ١٨.

۳. الطبقات الکبری: ج ٢، ص ١٦١، سرية عيينة بن حصن الفزاري إلى بني‌تميم. «عن ابن‌عبّاس أنّ الوليد بن عقبة قال لعليٍّ عليه‌السلام: أنا أسلط منك لساناً و أحدّ سناناً و أربط جناناً و أملأ حشواً للكتيبة. فقال له علي عليه‌السلام: أسكت يا فاسق فأنزل الله عزوجل ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ﴾ يعني بالمؤمن عليّاً عليه‌السلام». أنساب الأشراف: ج ٢، ص٣٨٠، شرح حال امیرالمؤمنین عليه‌السلام.

٤. طبقات الشافعية الکبری: ج ٣، ص ٤٥٦، شرح حال مسعودی، ش ٢٢٥.

لعب و شرابخواری بود و وقتی صدای مؤذن برای نماز صبح بلند شد ولید با همان حالت مستی برای نماز به مسجد آمد و در محراب قرار گرفت و نماز صبح را چهار رکعت خواند و پس از نماز رو به جمعیت کرد و گفت: اگر می‌خواهید برایتان بیشتر بخوانم؟ بعضی هم نقل کرده‌اند که سر را بر سجده گذاشته بود و پیوسته می‌گفت: بنوش و پیمانه مرا هم پر کن. بعضی از افرادی که پشت سر او ایستاده بودند و در نماز به او اقتدا کرده بودند، گفتند: چه چیز را زیاد کنی؟ به خدا قسم تو مقصر نیستی، مقصر کسی است که تو را در این مقام گذاشته است. این خبر در کوفه پیچید و فسق ولید و مداومتش بر نوشیدن خمر بر همه آشکار شد. ابوزینب ازدی و ابوجندب ازدی به همراه گروهی از مردم در مسجد به او حمله ور شدند. عده‌ای خواستند او را در حالی که مست لایعقل بود به هوش بیاورند، ولی فایده‌ای نداشت و ناگهان هر آنچه نوشیده بود بر روی آنان بالا آورد. مردم انگشترش را از دستش درآوردند و بی‌درنگ به سمت مدینه رهسپار شدند و نزد عثمان آمدند و شهادت دادند که ولید بن عقبه کارگزار خلیفه خمر نوشیده است. عثمان پرسید: شما از کجا می‌دانید که او خمر نوشیده است؟ گفتند: این خمر همان خمری است که در دوران جاهلیت می‌نوشیدیم [یعنی خمر را می‌شناسیم] سپس انگشتر او را [که در حال مستی و بدون این که متوجه شود از انگشتش درآورده بودند] به عثمان دادند. عثمان آن دو نفر را توبیخ کرد و به سینه آنان زد و گفت: از جلو چشمم دور شوید. آن دو نزد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام رفته و ماجرا را

تعریف کردند. امیرالمومنین علیه‌السلام نزد عثمان آمدند و به او فرمودند: شاهدان را از خود راندی و حدود الهی را تعطیل کردی؟ عثمان گفت: به نظر تو باید چه کار کنیم؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: ولید را احضار کن، اگر این دو نفر شهادت دادند و او نتوانست از خودش دفاع کند و حجتی نداشت، حد الهی را بر او جاری کن. وقتی که ولید به مدینه آمد عثمان آن دو نفر را حاضر کرد و آن دو شهادت دادند و ولید نتوانست از خود دفاع کند. عثمان بی‌ادبی کرد و شلاق را به طرف حضرت علی علیه‌السلام پرتاب کرد. حضرت علی علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام فرمودند: بلند شو و حدی را که خدا واجب کرده بر ولید اقامه کن. امام حسن علیه‌السلام پیشنهاد دادند کسانی که ولید را در حال مستی دیده‌اند حد را اجرا کنند، ولی از ترس عثمان کسی پیشقدم نشد. حضرت علی علیه‌السلام خودشان شلاق را برداشتند و نزدیک ولید آمدند. وقتی حضرت به ولید نزدیک شدند، ولید به ایشان بی‌احترامی کرد و از دست حضرت علی علیه‌السلام فرار کرد. حضرت علی علیه‌السلام او را گرفتند و به زمین زدند و شروع به شلاق زدن کردند. عثمان اعتراض کرد که تو حق نداری با او چنین رفتار کنی. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: او مستحق بدتر از این‌هاست چون گناه کرده و مانع حق خداوند تبارک و تعالی شده است.[1]

---

۱. «و كان السبب في صرف الوليد بن عقبة و ولاية سعيد أن الوليد بن عقبة كان يشرب مع

کسی که از زبان شخص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اهل جهنم شمرده شده و در قرآن از او تعبیر به فاسق شده است، توسط خلیفه سوم والی کوفه می‌شود و آشکارا شراب نوشیده و با همان حالت مستی، نماز صبح را چهار رکعت خوانده و شراب‌هایی را که نوشیده در مسجد قی کرده و با

---

ندمائه و مغنّيه من أول الليل إلى الصباح فلما آذنه المؤذّنون بالصلاة خرج متفضلا في غلائله فتقدم إلى المحراب في صلاة الصبح فصلى بهم أربعاً و قال: أتريدون أن أزيدكم؟ و قيل: إنه قال في سجوده و قد أطال: إشرب و إسقني. فقال له بعض من كان خلفه في الصف الأول: ما تزيد لا زادك الله من الخير والله لاأعجب إلا ممن بعثك إلينا والياً و علينا أميراً. و أشاعوا في الكوفة فعله و ظهر فسقه و مداومته شرب الخمر، فهجم عليه جماعة من المسجد منهم أبوزينب بن عوف الأزدي و جندب بن زهير الأزدي و غيرهما فوجدوه سكران مضجعاً على سريره لايعقل فأيقظوه من رقدته فلميستيقظ ثم تقايأ عليهم ما شرب من الخمر، فانتزعوا خاتمه من يده و خرجوا من فورهم إلى المدينة، فأتوا عثمان بن عفان فشهدوا عنده على الوليد إنه شرب الخمر. فقال عثمان: و ما يدريكما أنه شرب خمراً؟ فقالا: هي الخمر التي كنا نشربها في الجاهلية و أخرجا خاتمه فدفعاه إليه. فزجرهما و دفع في صدورهما و قال: تنحّيا عني. فخرجا من عنده و أتيا علي بن أبي‌طالب عليه‌السلام و أخبراه بالقصة، فأتى عثمان و هو يقول: دفعت الشبهة و أبطلت الحدود. فقال له عثمان: فما ترى؟ قال: أرى أن تبعث إلى صاحبك فتحضره فإن أقاما الشهادة عليه في وجهه و لميدرأ عن نفسه بحجة أقمت عليه الحد. فلما حضر الوليد دعاهما عثمان فأقاما الشهادة عليه و لميدل بحجة فألقى عثمان السوط إلى علي عليه‌السلام فقال علي عليه‌السلام لإبنه الحسن: قم يا بنيّ فأقم إليه ما أوجب الله عليه. فقال: يكفينه بعض من ترى. فلما نظر إلى امتناع الجماعة عن إقامة الحد عليه توقّياً لغضب عثمان لقرابته منه أخذ علي عليه‌السلام السوط و دنا منه، فلما أقبل نحوه سبّه الوليد و قال: يا صاحب مكس، فأقبل الوليد يروغ من علي عليه‌السلام فاجتذبه علي عليه‌السلام فضرب به الأرض و علاه بالسوط. فقال عثمان: ليس لك أن تفعل به هذا. قال: بل و شراً من هذا إذا فسق و منع حق الله تعالى أن يوخذ منه». مروج الذهب و معادن الجوهر: ج ۲، ص ۳۶۹، ذكر خلافة عثمان، عمّال عثمان.

اعتراض مردم حد الهی بر او جاری شده است، آیا لیاقت این را دارد که باز هم از طرف خلیفه مسلمین مورد حمایت قرار گیرد؟متأسفانه عثمان با میدان دادن به چنین اشخاصی مشکلات فراوانی برای جامعه اسلامی به وجود آورده است.

## عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح

یکی دیگر از کسانی که در حکومت عثمان مسئولیت گرفت و والی مصر شد عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح است. او از کسانی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به خاطر تحریف در کتابت قرآن و ادعای این که من هم مثل همان قرآن را می‌توانم بیاورم و فرار به مکه به جرم ارتداد، حکم قتل او را صادر کرده و به مسلمانان دستور داده بودند حتی اگر به پرده کعبه آویزان شده بود او را بکشید.

بلاذری درباره عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح می‌نویسد:

> عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح بعد از این که اسلام آورد جزء کاتبین وحی قرار گرفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بر او املا می‌کردند که بنویسد «الکافرین» ولی او می‌نوشت «الظالمین». پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم املا می‌کردند «عزیز حکیم» ولی او می‌نوشت «علیم حکیم» و... او می‌گفت: محمد کار خاصی نمی‌کند، من هم همان چیزی را می‌گویم که محمد می‌گوید و شبیه آیاتی که محمد می‌آورد من هم می‌آورم. خداوند تبارک و تعالی در مذمت او آیه شریفه ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَن

قَالَ سَأُنزِلُ مِثۡلَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾[1] را نازل فرمود. عبدالله بن سعد پس از مدتی در حالی که مرتد شده بود به مکه فرار کرد و پیامبر اکرم ﷺ دستور قتل او را صادر کردند. او چون برادر رضاعی عثمان بن عفان بود، عثمان با اصرار زیاد از پیامبر ﷺ خواست تا عبدالله بن سعد را ببخشد. پیامبر ﷺ نیز او را بخشیدند اما رو به اصحابشان کردند و فرمودند: آیا در میان شما کسی نبود تا قبل از این که من به او امان بدهم گردنش را بزند؟ عمر گفت: اگر اشاره می‌کردید او را می‌کشتیم. پیامبر ﷺ فرمودند: من با اشاره کسی را نمی‌کشم، زیرا پیامبران الهی به صورت مخفیانه و با اشاره چشم، دستور قتل کسی را صادر نمی‌کنند.[2]

---

۱. «چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد، یا بگوید: بر من وحی فرستاده شده، در حالی که به او وحی نشده است و کسی که بگوید: من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می کنم؟». سوره انعام (٦)، آیه ۹۳.

۲. «و أما عبدالله بن سعد بن أبي‌سرح فإنه أسلم و كان يكتب بين يدي رسول‌الله ﷺ فيملي عليه الكافرين فيجعلها الظالمين و يملي عليه عزيز حكيم فيجعلها عليم حكيم و أشباه هذا. فقال: أنا أقول كما يقول محمد و آتي بمثل ما يأتي به محمد، فأنزل الله فيه ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمۡ يُوحَ إِلَيۡهِ شَيۡءٞ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثۡلَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾ و هرب إلى مكّة مرتداً، فأمر رسول‌الله ﷺ بقتله و كان أخا عثمان بن عفان من الرضاع فطلب فيه أشد طلب حتى كف عنه رسول‌الله ﷺ و قال: أما كان فيكم من يقوم إلى هذا الكلب قبل أن أؤمّنه فيقتله؟ فقال عمر: لو أومأت إلينا قتلناه. فقال: إني ما أقتل بإشارة لأن الأنبياء لايكون لهم خائنة الأعين. و كان يأتي النبي ﷺ فيسلم عليه و ولاه عثمان مصر». أنساب الاشراف: ج ١، ص ٤٥٤، فتح مكة، المهدورة دمائهم.

حضرت استاد عالم سنی را مخاطب قرار داده و فرمودند:

بنا به گفته مورخان اسلامی عثمان در سال ۲۵ هجری عبدالله بن سعد را والی مصر کرد و تا حدود سال ۳۵ هجری و زمان مرگ عثمان او والی مصر بود.[۱]

آیا رواست که چنین شخصی مورد حمایت، لطف و عنایت خلیفه مسلمین واقع شده و حدود ۱۰ سال اداره امور مسلمین به وی سپرده شود؟

آیا رفتار عثمان و دادن حکومت مصر به عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح نوعی دهن کجی به پیامبر اکرم ﷺ نیست؟

عبدالله بن سعد در مصر رفتار خوبی با مسلمانان نداشت و بالاخره مسلمین را به ستوه آورده و به سوی عثمان آمدند و شکایت کردند[۲] اما

---

۱. الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۵۱، شرح حال عبدالله بن سعد، ش ۱۵۷۱.
۲. «عن الزهري قال: قلت لسعيد بن المسيب: هل أنت مخبري كيف كان قتل عثمان؟ و ما كان شأن الناس و شأنه؟ و لم خذله أصحاب محمد ﷺ ... قال: إن عثمان لما ولي كره ولايته نفر من أصحاب رسول‌الله ﷺ، لأن عثمان كان يحبّ قومه، فولي الناس اثنتي عشرة حجة و كان كثيراً مما يولي بني‌أمية ممن لم‌يكن له مع رسول‌الله ﷺ صحبة... ولى عبدالله بن أبي‌سرح مصر، فمكث عليها سنين، فجاء أهل مصر يشكونه و يتظلمون منه... وجاء أهل مصر يشكون ابن أبي‌سرح، فكتب إليه عثمان كتاباً يتهدده فيه، فأبى أن يقبل ما نهاه عنه عثمان و ضرب بعض من أتاه من قبل عثمان من أهل مصر يتظلم منه فقتله، فخرج من أهل مصر سبعمائة إلى المدينة فنزلوا المسجد و شكوا إلى أصحاب النبي ﷺ في مواقيت الصلاة ما صنع ابن‌سرح بهم، فقام طلحة بن عبيدالله فكلّم عثمان بكلام شديد و أرسلت إليه عائشة

عثمان به آنان اطمینان داد که برگردند و حکم عزل عبدالله بن سعد و امارت محمد بن ابی‌بکر را به آنان داد ولی آنان در راه برگشت در منطقه «بویب» با غلام عثمان مواجه شدند که نامه‌ای را به سوی مصر می‌برد و در آن نامه به عبدالله بن سعد دستور قتل آنان را داده بود. او را بازداشت کرده و به مدینه برگشتند و نزد عثمان رفتند و جریان را به او گزارش دادند، ولی عثمان نوشتن نامه را انکار و اظهار بی‌اطلاعی کرد. این اتفاق سبب شد که نارضایتی‌ها از عثمان بالا بگیرد و او را از مقام خلافت عزل کرده و در نهایت کشتند.[۱]

---

فقالت: قد تقدم إليك أصحاب محمد ﷺ و سألوك عزل هذا الرجل فأبيت إلا واحدة، فهذا قد قتل منهم رجلاً فاقضهم من عاملك...». تاريخ المدينة المنورة: ج ٤، ص ١١٥٧، رجوع أهل مصر بعد شخوصهم.

١. «عن سفيان بن أبي‌العوجاء قال: قدم المصريون القدمة الأولى فكلم عثمان محمد بن مسلمة فخرج في خمسين راكباً من الأنصار فأتوهم بذي خشب فردهم و رجع القوم حتى إذا كانوا بالبويب وجدوا غلاما لعثمان معه كتاب إلى عبدالله بن سعد فكروا فانتهوا إلى المدينة وقد تخلف بها من الناس الأشتر وحكيم بن جبلة فأتوا بالكتاب فأنكر عثمان أن يكون كتبه و قال: هذا مفتعل. قالوا: فالكتاب كتاب كاتبك. قال: أجل و لكنه كتبه بغير أمري. قالوا: فإن الرسول الذي وجدنا معه الكتاب غلامك. قال: أجل و لكنه خرج بغير إذني. قالوا: فالجمل جملك. قال: أجل و لكنه أخذ بغير علمي. قالوا: ما أنت إلا صادق أو كاذب، فإن كنت كاذباً فقد استحققت الخلع لما أمرت به من سفك دمائنا بغير حقها و إن كنت صادقاً فقد استحققت أن تخلع لضعفك وغفلتك وخبث بطانتك لأنه لاينبغي لنا أن نترك على رقابنا من يقتطع مثل هذا الأمر دونه لضعفه و غفلته و قالوا له: إنك ضربت رجالاً من أصحاب النبي ﷺ و غيرهم حين يعظونك و يأمرونك بمراجعة الحق عند من يستنكرون من

وقتی سخن از عزل عثمان و کشته شدنش توسط صحابه به میان آمد استاد یادخاطره‌ای افتاده و فرمودند:

با یکی از علمای وهابی برخورد و گفتگویی داشتم که بعد از دقایقی صحبت و گفتگو ناراحت شد و گفت: تو شیعه هستی.

گفتم: نه من سنی هستم.

گفت: باور نمی‌کنم و پرسید: خلیفه بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟

گفتم: ابوبکر.

گفت: احسنت.

دوباره پرسید: بعد از ابوبکر خلیفه کیست؟

گفتم: عمر.

خوشحال شد و پس از تشویق مجدد پرسید:

بعد از عمر چه کسی خلیفه است؟

گفتم: علی بن ابی‌طالب.

تعجب کرد و پرسید: پس عثمان چه شد؟

گفتم: عثمان را صحابه از خلافت عزل کردند.

---

أعمالك فأقد من نفسك من ضربته وأنت له ظالم ...». تاریخ طبری: ج ۲، ص ٦٦٦، ذکر الخبر عن قتله و کیف قتل، حوادث سال ۳۵ هجری و تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۷۵، أیام عثمان بن عفان.

او ناراحت شد و با عصبانیت گفت: صحابه حق عزل خلیفه را ندارند.

من هم از فرصت و موقعیت استفاده کردم و گفتم: صحابه اگر حق عزل خلیفه را ندارند حق نصب خلیفه را هم ندارند، چرا می‌گویید صحابه ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند؟ چطور وقتی پای انتخاب خلیفه به میان می‌آید رأی و نظر صحابه مهم است و می‌توانند خلیفه را انتخاب کنند؟! ولی وقتی صحبت از عزل خلیفه به میان می‌آید صحابه کاره‌ای نیستند و حق عزل خلیفه را ندارند؟! سخن که به اینجا رسید بسیار عصبانی شد و من را رافضی خطاب کرد.

متاسفانه از برخورد علمای اهل سنت با اینگونه مسائل متوجه می‌شویم که برای سرپوش گذاشتن بر کارهای ناپسند و اشتباهات صحابه بعضی از قوانین و مبانی را بدون این که هیچ پشتوانه‌ای از قرآن و احادیث واقعی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشته باشد جعل کرده و وقتی که مورد نقضی پیش می‌آید و یا اشکالی به آن قانون و مبنا وارد می‌شود و نمی‌توانند پاسخگوی آن باشند با درشتی سخن می‌گویند و به طرف مقابل تهمت‌های ناروا می‌زنند و او را بدعت‌گذار می‌نامند.

در ماجرای حصر، عزل و قتل عثمان ایفای نقش و مشارکت بزرگانی از صحابه مثل طلحه، زبیر، عایشه همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، محمد بن‌ابی‌بکر، عمروبن‌حمق و سایر صحابه که در بعضی منابع تعدادشان را هشتصد نفر ذکر کرده، جای هیچ سخنی باقی نمی‌گذارد.[۱]

---

۱. در صفحات بعدی همین کتاب در مورد حضور و نقش صحابه در ماجرای قتل عثمان صحبت خواهیم کرد.

## مروان بن حکم بن ابی‌العاص

یکی دیگر از کسانی که مورد حمایت، لطف و مرحمت عثمان قرار گرفت مروان بن حکم بن ابی‌العاص بود.

مروان تبعیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پسر عموی عثمان بود و بعد از این که عثمان حکم تبعید او و پدرش را لغو کرد او را کاتب مخصوص خود قرار داد.[۱]

مروان بن حکم بن بی‌العاص اموی در سال‌های دوم یا سوم یا پنجم هجری در مکه به دنیا آمده و در زمان رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حدودا هشت سال داشت.

مروان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده است[۲] چون پدرش حکم بن ابی‌العاص به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طائف تبعید شد و مروان نیز از زمان کودکی به همراه پدرش به طائف رفت و با او زندگی می‌کرد، از این رو مروان صحابی محسوب نمی‌شود.

مورخین درباره علت تبعید حکم بن ابی‌العاص پدر مروان به طائف به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلایلی همچون «مسخره کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تقلید حرکات ایشان با دست و بینی و چشم»، «تجسس و گوش دادن

---

۱. الإصابة في تمييز الصحابة: ج ٦، ص ٢٠٣، شرح حال مروان بن حکم، ش ٨٣٣٧.

۲. «لكن لم أر من جزم بصحبته». الإصابة في تمييز الصحابة: ج ٦، ص ٢٠٣، شرح حال مروان بن حکم، ش ٨٣٣٧. «قال الحافظ الذهبي في التجريد: و لم ير النبي صلی الله علیه و آله و سلم ، لأنه خرج مع أبيه و هو طفل». رجال صحيح البخاري: ج ٢، ص ٧١٥، شرح حال مروان بن حکم، ش ١١٨٧، پاورقی ١١٨٧.

مخفیانه به صحبت‌های رسول خدا ﷺ در مورد مشرکین و فاش کردن اسرار پیامبر» و «نگاه کردن به درون خانه پیامبر ﷺ از شکاف در» را مطرح کرده‌اند. مجموعه کارهای زشت حکم بن ابی‌العاص باعث آزار و اذیت پیامبر ﷺ شده و در نهایت منجر به تبعید او گردید. حکم بن ابی‌العاص از زمان تبعید به طائف به «طرید رسول‌الله» مشهور گردید.[۱]

حکم بن ابی‌العاص کسی است که وقتی بر پیامبر ﷺ وارد شد رسول خدا ﷺ او را سه مرتبه لعن کردند و فرمودند:

> حکم بن ابی‌العاص به زودی با کتاب خدا و سنت پیامبرش مخالفت می‌کند و از صلب او فتنه‌ها بیرون می‌آید که دود آن فتنه‌ها تا آسمان می‌رود. به پیامبر ﷺ گفتند: او حقیرتر و پست‌تر از آن است که بخواهد کاری کند. پیامبر ﷺ فرمودند: بله، ولی بعضی از شماها به او کمک می‌کنید.[۲]

در تفاسیر اهل سنت ذیل آیه شریفه ﴿وَمَا جَعَلۡنَا ٱلرُّءۡيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيۡنَٰكَ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ﴾[۳] روایاتی نقل شده که

---

۱. «فکان یمرّ خلف رسول‌الله ﷺ فیخلج بأنفه و یغمز بعینیه فبقي علی ذلك التخلیج و أصابته خبلة و طلع الحکم ذات یوم علی رسول‌الله ﷺ و هو في بعض حجر نسائه فخرج إلیه بعنزة و قال: من عذیري من هذه الوزغة. و کان یفشي أحادیث رسول‌الله ﷺ فلعنه و سیره إلی الطائف». أنساب الأشراف: ج ٦، ص ٢٥٥، شرح حال مروان بن حکم.

۲. «قال: ها إن هذا سیخالف کتاب الله و سنة نبیه و یخرج من صلبه فتن یبلغ دخانها السماء. فقال رجل من المسلمین: صدق الله و رسوله هو أقلّ و أذلّ من أن یکون منه ذلك. قال: بلی و بعضکم و بعضهم یومئذ شیعته». المعجم الکبیر: ج ١٢، ص ٣٣٦، عطاء بن أبي‌رباح عن ابن‌عمر، ح ١٣٦٠٢.

۳. سوره اسراء (١٧)، آیه ٦٠.

نشان می‌دهد منظور از شجره ملعونه در این آیه حکم بن ابی‌العاص و فرزندانش هستند.

سیوطی در تفسیر خود ذیل این آیه روایتی را از عبدالله بن عمر نقل کرده که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

> می‌بینم که فرزندان حکم بن ابی‌العاص همچون بوزینه‌گان بر منبرها نشسته‌اند و خداوند در مورد ایشان آیه ﴿وَمَا جَعَلْنَا ٱلرُّءْيَا ٱلَّتِىٓ أَرَيْنَٰكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلْمَلْعُونَةَ فِى ٱلْقُرْءَانِ﴾ را نازل کرد و منظور از شجره ملعونه حکم بن ابی‌العاص و فرزندانش هستند.[1]

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی شافعی درباره مروان و پدرش می‌نویسد:

> مروان بن حکم پست‌تر و کوچك‌تر از آن است که در شمار صحابه ذکر شود، زیرا مروان و پدرش آشکارا به خدا کفر ورزیدند و با پیامبر ﷺ به دشمنی پرداختند. این دو نفر توسط رسول خدا نفرین شده و تبعید گردیدند. پدر مروان دشمن رسول خدا ﷺ بود و هنگام راه رفتن، حرکات رسول خدا ﷺ را تقلید می‌کرد و با حرکاتی که انجام می‌داد رسول خدا ﷺ را مسخره می‌کرد. فرزندش مروان

---

۱. «و أخرج ابن أبي‌حاتم عن ابن‌عمر أن النبي ﷺ قال: رأيت ولد الحكم بن أبي‌العاص على المنابر كأنهم القردة و أنزل الله في ذلك ﴿وَمَا جَعَلْنَا ٱلرُّءْيَا ٱلَّتِىٓ أَرَيْنَٰكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلْمَلْعُونَةَ فِى ٱلْقُرْءَانِ﴾ يعني الحكم و ولده. عن عائشة أنها قالت لمروان بن الحكم: سمعت رسول‌الله ﷺ يقول لأبيك و جدك: إنكم الشجرة الملعونة في القرآن». الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور: ج ۵، ص ۲۷۱، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء.

از نظر اعتقادات، خبیث‌تر از پدرش بود و اعمال و رفتار کفرآمیز او بدتر از پدرش بود.[۱]

عثمان تلاش کرد حکم بن ابی‌العاص را در زمان ابوبکر و عمر به مدینه برگرداند ولی ابوبکر و عمر گفتند: ما کسی را که توسط پیامبر تبعید شده برنمی‌گردانیم.[۲]

با به قدرت رسیدن عثمان حکم پیامبر ﷺ درباره تبعید مروان و پدرش لغو گردیده و به دستور عثمان از طائف به مدینه بازگردانده شدند و یکی از اعتراضات مردم به عثمان نیز همین موضوع بود.[۳]

عثمان به عمویش حکم بن ابی‌العاص ۱۰۰ هزار درهم و به مروان خمس اموالی را که از آفریقا فرستاده بودند، بخشید[۴] و به این وسیله به

---

۱. «فأما مروان بن الحكم فأحقر و أقلّ من أن يذكر في الصحابة، لأنه كان مجاهراً بالإلحاد هو و أبوه الحكم بن أبي‌العاص و هما الطريدان اللعينان. كان أبوه عدو رسول‌الله ﷺ يحكيه في مشيه و يغمز عليه عينه و يدلع له لسانه و يتهكم به و يتهافت عليه... و أما مروان إبنه فأخبث عقيدة و أعظم إلحاداً و كفراً». شرح نهج البلاغة: ج ٤، ص ٧١ و ٧٢، ذيل خطبه ٥٦، فصل في ذكر الأحاديث الموضوعة في ذم علي عليه السلام.

۲. «فلما قبض رسول‌الله ﷺ كلّم عثمان أبابكر فيهم و سأله ردّهم فأبى ذلك و قال: ما كنت لآوي طرداء رسول‌الله ﷺ. ثم لما استخلف عمر كلّمه فيهم، فقال مثل قول أبي‌بكر». أنساب الأشراف: ج ٥، ص ١٣٥، ما أنكروا من سيرة عثمان.

۳. «فلما استخلف عثمان أدخلهم المدينة و قال: قد كنت كلمت رسول‌الله ﷺ فيهم و سألته ردّهم فوعدني أن يأذن لهم فقبض قبل ذلك، فأنكر المسلمون عليه إدخاله إياهم المدينة». أنساب الأشراف: ج ٥، ص ١٣٥، ما أنكروا من سيرة عثمان.

٤. «و مما نقم الناس على عثمان أنه آوى طريد رسول‌الله ﷺ الحكم بن أبي‌العاص و لم‌يؤوه أبوبكر و لا عمر و أعطاه مائة ألف». العقد الفريد: ج ٤، ص ٢٨٣، كتاب العسجدة الثانية في الخلفاء و تواريخهم و أخبارهم، أمر الشورى في خلافة عثمان بن عفان. «و كان مما نقموا

فتنه‌ای که پیامبر ﷺ خبر داده بود کمک کرد. مروان با دختر عثمان ازدواج کرد و جای پای خود را در حکومت عثمان مستحکم کرد ولی طی قیام مردم علیه عثمان شیطنت‌هایی کرد که باعث تحریک بیشتر مردم علیه عثمان و قتل او شد.

مروان که کاتب مخصوص عثمان بود با سوء استفاده از مُهر خلیفه و نوشتن نامه به عبدالله بن سعد والی مصر به اسم عثمان، موجب تشدید خشم مردم شد. در حالی که عثمان حاکم مصر عبدالله بن سعد را به خاطر اعتراضات مردمی و راضی کردن انقلابیونی که از مصر به مدینه آمده بودند برکنار کرده و به جای او محمد بن ابی‌بکر را به عنوان فرماندار مصر برگزیده بود مروان در نامه‌ای که از طرف عثمان نوشته بود از حاکم مصر خواسته بود تا معترضینی را که از مدینه برمی‌گردند به بدترین وجه بکشد.[1]

---

على عثمان أنه آوى الحكم بن أبي‌العاص و أعطاه مائة ألف درهم». المعارف: ص ۱۹٤، أخبار عثمان بن عفان، خلافة عثمان و شرح نهج البلاغه: ج ۱، ص ۱۹۸، نتف من أخبار عثمان بن عفان، ذيل خطبه ۳. «ذكروا أنه اجتمع ناس من أصحاب النبي٦، فكتبوا كتاباً ذكروا فيه ما خالف فيه عثمان من سنة رسول¬الله٦ و سنة صاحبيه و ما كان من هبته خُمس إفريقية لمروان و فيه حق الله و رسوله و سهم ذوي القربى و اليتامى و المساكين». الإمامة و السياسة: ج ۱، ص ۳۲، ما أنكر الناس على عثمان. «و افتتح إفريقية و أخذ خمسه فوهبه لمروان». العقد الفريد: ج ٤، ص ۲۸۳، كتاب العسجدة الثانية في الخلفاء و تواريخهم و أخبارهم، أمر الشورى في خلافة عثمان بن عفان و شرح نهج البلاغه: ج ۱، ص ۱۹۸، نتف من أخبار عثمان بن عفان، ذيل خطبه ۳.

۱. «من عبدالله عثمان أميرالمؤمنين إلى عبدالله بن سعد، أما بعد! فإذا قدم عليك عمرو بن يزيد بن ورقاء فاضرب عنقه صبراً و أما علقمة بن عديس البلوي و كنانة بن بشر التجيبي و عروة

مروان پس از این که با کارهای اشتباهش زمینه کشته شدن عثمان را فراهم کرد پس از قتل عثمان و به بهانه خونخواهی خلیفه به طلحه و زبیر ملحق شد و جنگ جمل را به راه انداختند. مروان روز جمل با تمام توان جنگید ولی زمانی که شکست را احساس کرد، طلحه را که در قتل عثمان نقش داشت، کشت.[۱]

مروان در روز حره و حمله سربازان و نیروهای شام به مدینه منوره، مسلم بن عقبه را که از طرف یزید برای غارت و کشتار مردم مدینه به شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حمله‌ور شده بود، همراهی کرد و او را به جنگ علیه مردم تحریک نمود.[۲]

---

بن سهم الليثي فاقطع أيديهم و أرجلهم من خلاف و دعهم يتشحطون في دمائهم حتى يموتوا، فإذا ماتوا فأصلبهم على جذوع النخل، و أما محمد بن أبي‌بكر فلايقبل منه كتابه و شدّ يدك به و احتلّ في قتله. قال: فلمّا قرأ محمد بن أبي‌بكر الكتاب رجع إلى المدينة هو و من معه، ثم جمع أصحاب النبي صلی الله علیه و آله و سلم و قرأ عليهم الكتاب و أخبرهم بقصة الكتاب. قال: فلم‌يبق بالمدينة أحد إلّا حنق على عثمان». الفتوح: ج ۱، ص ۴۱۲، ذكر رجوع أهل مصر إلى محاربة عثمان بعد ما وجدوا الكتاب.

۱. «رأيت مروان بن الحكم حين رمى طلحة يومئذ بسهم فوقع في ركبته، فمازال ينسح حتى مات». «أن مروان رمى طلحة بسهم فقتله ثم التفت إلى أبان فقال: قد كفيناك بعض قتلة أبيك». «إن الذي قتل طلحة مروان بن الحكم». سير أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۳۵، ۳۶ و ۴۰، شرح حال طلحة، ش ۲.

۲. «و كان يوم الحرة مع مسرف بن عقبة يحرضه على قتال أهل المدينة». سير أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۴۷۹، شرح حال مروان، ش ۱۰۲ و تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۵، ص ۲۳۴، حوادث و وفيات ۶۱ - ۸۰ هجری قمری، شرح حال مروان بن حکم،

مروان پس از فرزندان یزید بن معاویه و در سال ٦٤ هجری در شام ادعای خلافت کرد و همه امویان در اطراف او جمع شده و از او حمایت کردند و با ضحاك فهری جنگید و او را کشت و دمشق و مصر را تصرف کرد و خود را خلیفه مسلمانان نامید.[1]

خلیفه سوم به خاطر قرابتی که با مروان داشت دست او را بسیار باز گذاشته بود تا هر کاری دلش می‌خواست انجام دهد. ظاهرا خلیفه هیچ ارزش و احترامی برای احکام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قائل نبوده و به کسانی که مورد لعن و نفرین آن حضرت بوده یا از سوی ایشان تبعید شده بودند، مسئولیت داده و از آنان حمایت می‌کرد.

## معاویه بن ابی‌سفیان

معاویه بن ابی‌سفیان در زمان عمر بن خطاب والی شام شد و با مرگ عمر توسط عثمان بن عفان در این منصب باقی ماند.

معاویه با این که مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و پس از فتح مکه بالاجبار تظاهر به اسلام کرد، باز هم مورد عنایت خلفا مخصوصا عثمان

---

ش۹۷. «فجعل مروان یخبره و یحرضه علیهم». الطبقات الکبری: ج ٥، ص ۳۹، شرح حال مروان.

۱. «و لما هلك ولد یزید أقبل مروان و انضم إلیه بنوأمیة و غیرهم و حارب الضحاك الفهري فقتله و أخذ دمشق ثم مصر و دعي بالخلافة». سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ٤٧٧، شرح حال مروان، ش ۱۰۲.

قرار گرفته و به خاطر حکومت طولانی مدتش بر شام، سودای خلافت را در سر می‌پروراند و با به خلافت رسیدن امیرالمومنین علیه السلام به مخالفت با آن حضرت پرداخت.

امیرالمومنین علیه السلام در همان ابتدای حکومتشان معاویه را از ولایت بر سرزمین شام عزل کردند[۱] ولی او که در شام قدرت یافته بود به حکم حضرت توجهی نکرد و در جنگ صفین با لشکری از شام به مقابله با ایشان پرداخت و جنگ «قاسطین» که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیش‌بینی کرده بودند به وقوع پیوست.[۲]

معاویه لحظه‌ای از سران شرک و کفر فاصله نگرفته و حتی هنگامی که پدرش به اسلام تمایل یافته بود اشعاری در نکوهش او سروده[۳] و در

---

۱. «جاءني مغيرة بعد مقتل عثمان بيومين، فقال: أخلني، ففعلت. فقال: إن النصح رخيص و أنت بقية الناس و أنا لك ناصح و أنا أشير عليك أن لاترد عمّال عثمان عامك هذا، فاكتب إليهم بإثباتهم على أعمالهم فإذا بايعوا لك و اطمأن أمرك عزلت من أحببت و أقررت من أحببت. فقلت له: والله لاأداهن في ديني و لاأعطي الرياء في أمري. قال: فإن كنت قد أبيت فانزع من شئت و اترك معاوية فان له جراءة و هو في أهل الشام مسموع منه و لك حجة في إثباته فقد كان عمر ولاه الشام كلها. فقلت له: لا والله لاأستعمل معاوية يومين أبداً». مروج الذهب و معادن الجوهر: ج۲، ص ۳۹۲، ذكر خلافة أميرالمؤمنين عليه السلام.

۲. «خليد العصري قال: سمعت أميرالمؤمنين علياً يقول يوم النهروان: أمرني رسول‌الله صلى الله عليه و آله و سلم بقتال الناكثين و المارقين و القاسطين». تاريخ بغداد أو مدينة السلام: ج ۸، ص ۳۴۰، شرح حال خليد بن عبدالله العصري، ش ۴۴۴۷.

۳. «و أنت الذي كنت تنهى أباك عن الاسلام حتى قلت مخاطباً له...». تذكرة الخواص: ص ۱۸۲، باب هشتم: في ذكر الحسن عليه السلام، ذكر ما جرى له بعد وفاة أميرالمؤمنين عليه السلام و الغدير في الكتاب و السنة و الأدب: ج ۱۰، ص ۲۳۹، المغالاة في فضائل معاوية.

اواخر عمر پیامبر اکرم ﷺ پس از فتح مکه به همراه برادرانش اظهار اسلام کرده و در جنگ حنین از سهم «مؤلفة قلوبهم» نصیب بردند.[1]

ظاهرا پیامبراکرم ﷺ در آخرین روزهای عمرشان معاویه را جزء نویسندگان خود قرار داده بودند تا نامه‌نگاری‌های بین ایشان و مردم را انجام دهد.[2] در همین رابطه پیامبر ﷺ سه بار به دنبال او فرستادند تا نامه‌ای را برای ایشان بنویسد ولی در هر بار او مشغول غذا خوردن بود و در آمدن تعلل کرد و حضرت او را نفرین کرده و فرمودند: امیدوارم که خداوند شکمش را سیر نکند.[3]

روزی پیامبراکرم ﷺ در جنگ تبوک معاویه و عمرو بن عاص را کنار هم دیدند که مشغول صحبت هستند، به یارانشان فرمودند:

> این دو نفر را هر کجا در کنار هم دیدید از هم جدا کنید، زیرا همراه شدن این دو نفر با هم منجر به فتنه و آشوب خواهد شد.[4]

---

۱. الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ٤٧٠، شرح حال معاويه، ش ٢٤٦٤.

۲. «كان زيد بن ثابت كاتب الوحي و كان معاوية كاتباً فيما بين النبي ﷺ و بين العرب». «كان معاوية يكتب لرسول‌الله ﷺ». سير أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۱۲۳، شرح حال معاويه، ش ۲۵.

۳. «حدثنا أبوعوانة قال: فدعوته. قيل: إنه يأكل. فأتيت، فقلت: يا رسول‌الله هو يأكل. قال: إذهب فادعه. فأتيته الثانية، فقيل: إنه يأكل. فأتيت رسول‌الله فأخبرته. فقال في الثالثة: لاأشبع الله بطنه. قال: فما شبع بعدها». سير أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۱۲۳، شرح حال معاويه، ش ۲۵ و أنساب الأشراف: ج ۵، ص ۱۳۳، شرح حال معاويه.

٤. «عن عبادة بن الصامت أنه نظر إلى معاوية و عمرو بن العاص مجتمعين، فجاء حتى جلس بينهما. فقال له أحدهما: أما لك مكان غير هذا؟ فقال عبادة: بلى و لكني سمعت

## فسق و کفر معاویه

ابن ابی‌الحدید درباره کفر و فسق معاویه می‌نویسد:

بسیاری از اهل سنت بر دین معاویه طعن وارد کرده و علاوه بر فاسق بودن قائل به الحاد و کفر او نیز هستند و معتقدند معاویه اعتقادی به نبوت نداشته و بعضی از سخنان معاویه را دلیلی روشن بر این ادعا می‌دانند.[1]

## عداوت و دشمنی معاویه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن ابی‌الحدید به نقل از مطرف بن مغیره جریانی را نقل می‌کند که عداوت معاویه نسبت به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را به خوبی نشان می‌دهد.

مطرف بن مغیرة می‌گوید:

همراه پدرم مغیرة بن شعبة به شام رفتیم پدرم هر شب به دیدار معاویه می‌رفت و پس از بازگشت، او را بسیار شاد و

---

رسول‌الله صلی الله علیه و آله ذات یوم و قد نظر إلیکما فأطال النظر ثم قال: إذا رأیتم معاویة و عمرواً مجتمعَین ففرقوا بینهما فإنهما لایجتمعان علی خیر». الفتوح: ج ۲، ص ۵۲۵، ذکر کتاب علي علیه السلام إلی معاویة.

۱. «و قد طعن کثیر من أصحابنا في دین معاویة و لم‌یقتصروا علی تفسیقه و قالوا عنه إنه کان ملحداً لایعتقد النبوة و نقلوا عنه في فلتات کلامه و سقطات ألفاظه ما یدل علی ذلك». شرح نهج البلاغة: ج ۵، ص ۱۲۹، ذیل خطبه ۶۰، أخبار متفرقة عن معاویة.

خرسند می‌دیدم و از معاویه تعریف می‌کرد تا این که شبی پس از دیدار معاویه، پدرم به خانه برگشت و از شدت ناراحتی شام نخورد و با عصبانیت می‌گفت: از نزد کافرترین و خبیث‌ترین مردم بازگشتم. تعجب کرده و علت این گفته پدرم را جویا شدم. پدرم در پاسخ گفت: در جلسه خصوصی که با معاویه داشتیم به او گفتم: حالا که حکومت تو شکل گرفته و پایه‌های آن استوار گشته و هیچ رقیبی نداری و همه مخالفان سرکوب شدند بهتر است کمی با عدل و انصاف رفتار کنی و از فشار بر بنی‌هاشم کم کرده و صله رحم نمائی. معاویه گفت: ای مغیره! خلیفه اول و دوم با آن همه زحمات پس از مرگشان اسمی از آنان باقی نمانده و نامشان نیز همراهشان دفن شد، ولی این مرد هاشمی (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) پس از رحلتش چنان نامش جاوید مانده که روزی پنج بار بر سر مناره‌ها نامش را به بزرگی یاد می‌کنند، به خدا سوگند تا نام او را دفن نکنم آرام نخواهم نشست.[1]

---

۱. «روی الزبیر بن بکار في الموفقیات و هو غیر متهم علی معاویة و لا منسوب إلی اعتقاد الشیعة لما هو معلوم من حاله من مجانبة علي علیه السلام و الانحراف عنه، قال المطرف بن المغیرة بن شعبة: دخلت مع أبي علی معاویة فکان أبي یأتیه فیتحدث معه ثم ینصرف إليّ فیذکر معاویة و عقله و یعجب بما یری منه، إذ جاء ذات لیلة فأمسك عن العشاء و رأیته مغتماً، فانتظرته ساعة و ظننت أنه لأمر حدث فینا، فقلت: ما لي أراك مغتماً منذ اللیلة؟ فقال: یا بني جئت من عند أکفر الناس و أخبثهم. قلت: و ما ذاك؟ قال: قلت له و قد خلوت به: إنك قد بلغت سناً یا أمیرالمؤمنین، فلو أظهرت عدلاً و بسطت خیراً، فإنك قد کبرت و لو نظرت إلی إخوتك من بني‌هاشم فوصلت أرحامهم، فوالله ما عندهم الیوم شيء تخافه و إن ذلك مما یبقی لك ذکره و ثوابه. فقال: هیهات هیهات! أي ذکر أرجو بقاءه! ملك أخو تیم فعدل و فعل ما فعل، فما

در نقل دیگری آمده است که گروهی از بنی‌امیه به معاویه گفتند:

اکنون تو به آنچه می‌خواستی رسیده‌ای و بهتر است از لعن کردن علی دست برداری. معاویه نپذیرفت و گفت: به خدا سوگند به هیچ وجه از لعن علی دست برنمی‌دارم تا زمانی که کودکان با لعن او پرورش یابند و سالخوردگان با لعن علی از دنیا بروند و کسی برای علی فضیلت نقل نکند.[۱]

ابن ابی‌الحدید به نقل از استاد خودش ابوجعفر اسکافی می‌نویسد:

معاویه گروهی از صحابه و تابعین از جمله ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیرة بن شعبة و عروة بن زبیر را مأمور کرد تا روایات زشت و قبیح را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام جعل کنند و ایشان را مورد طعن قرار دهند و اسباب برائت از ایشان را فراهم آورند. معاویه برای این کار به آنان مزد قابل توجهی می‌داد و آنان نیز آنقدر حدیث جعل کردند تا معاویه راضی شد.[۲]

---

عدا أن هلك حتى هلك ذكره إلا أن يقول قائل: أبوبكر، ثم ملك أخو عدي، فاجتهد و شمر عشر سنين، فما عدا أن هلك حتى هلك ذكره إلا أن يقول قائل: عمر و إن ابن أبي‌كبشة ليصاح به كل يوم خمس مرات: أشهد أن محمداً رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فأي عمل يبقى و أي ذكر يدوم بعد هذا لا أبا لك! لا و الله إلا دفناً دفناً». شرح نهج البلاغة: ج ۵، ص ۱۲۹، ذيل خطبه ۶۰، أخبار متفرقة عن معاوية.

۱. «أنك قد بلغت ما أملت فلو كففت عن لعن هذا الرجل! فقال: لا و الله حتى يربو عليه الصغير و يهرم عليه الكبير و لايذكر له ذاكر فضلاً». شرح نهج البلاغه: ج ۴، ص ۵۷، فيما روي من سبّ معاوية و حزبه لعلي علیه السلام ، ذيل خطبه ۵۶.

۲. «و ذكر شيخنا أبوجعفر الإسكافي أن معاوية وضع قوماً من الصحابة و قوماً من التابعين على رواية أخبار قبيحة في علي علیه السلام تقتضي الطعن فيه و البرائة منه و جعل لهم على ذلك

من با این که قبلا بعضی از این مطالب را از استاد شنیده بودم ولی انگار برایم تازگی داشت و از شنیدن آنها به وجد آمده بودم و تسلط استاد بر بیان مطالب نیز تعجب من را برانگیخته بود، گویا استاد از قبل همه این مطالب را آماده و دسته‌بندی کرده بودند و منتظر بودند که آن عالم سنی اشاره‌ای داشته باشد تا ایشان مطالب خودشان را اینگونه بیان کنند. جالب اینجا بود که مهمان استاد هم با این که در این رابطه تحقیق کرده بود از تسلط استاد و اشراف ایشان به مباحث تاریخی تعجب کرده و بارها استاد را تحسین کرد.

حضرت استاد در ادامه سخنانشان مطلبی را بیان کردند که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود و توجه به آن از سوی محققین می‌تواند در فهم بهتر تاریخ به آنان کمک کند.

استاد به رفتار و روش ناشایست سیره‌نویسان و علمای اهل سنت در کتمان و امحای مشاجرات صحابه اشاره کرده و فرمودند: یکی از مشکلاتی که در طول تاریخ اسلام اتفاق افتاده دست بردن در تاریخ و کتمان بسیاری از واقعیات تاریخی است. این دستبردها منجر به پنهان ماندن خیلی از وقایع و تحریف حقایق شده است. حاکمان ظالم و ستمگر اموی و عباسی برای توجیه رفتار خود و سرپوش گذاشتن بر جنایت‌ها

---

جعلاً یرغب في مثله، فاختلقوا ما أرضاه، منهم أبوهريرة و عمرو بن العاص و المغيرة بن شعبة و من التابعين عروة بن الزبير». شرح نهج البلاغة: ج ٤، ص ٦٣، فصل في ذكر الأحاديث الموضوعة في ذم علي علیه السلام ، ذیل خطبه ٥٦.

و خباثت‌هایشان از هیچ عملی فروگذار نکرده و متأسفانه با تهدید و تطمیع، سیره‌نویسان را مجبور کردند تا مطالب مورد پسند آنان را نوشته و گزارش دهند. مطالب مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام بالأخص حضرت علی علیه‌السلام در رأس این تحریف‌ها، دستبردها و کتمان و امحا قرار دارد که اگر اجازه بدهید چند مورد را اشاره کنم.

## تحریف تاریخ و کتمان حقایق توسط خالد بن عبدالله قسری

حضرت استاد برای نشان دادن تحریف تاریخ و کتمان فضائل اهل بیت علیهم‌السلام توسط خالد بن عبدالله قسری از من خواستند تا کتاب «الأغاني» را برایشان بیاورم. من سریعا کتاب و جلد مورد نظر را از کتابخانه برایشان آوردم. حضرت استاد مطلب مورد نظر را پیدا کرده و عین مطلب نقل شده توسط ابوالفرج اصفهانی را برای مهمانشان خواندند؛ آنجا که مدائنی به نقل از زهری می‌نویسد:

> خالد بن عبدالله قسری از من خواست تا نسب عرب را برایش بنویسم. من هم بنا به دستور او نوشتن نسب قبیله مضر[۱] را شروع کردم. خالد بعد از چند روز از من پرسید: چه کردی؟ گفتم: شروع کردم به نوشتن نسب طایفه مضر ولی هنوز تمام نشده است. با ناراحتی گفت: قبیله مضر را رها کن و از سیره و تاریخ برایم بنویس. گفتم: بخش‌هایی از

---

۱. مُضَر یکی از قبایل اعراب است که به «مضر بن نزار» جد هفدهم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منسوب است.

تاریخ و سیره علی بن ابی‌طالب در ذهنم هست، آنها را بنویسم؟ گفت: سیره علی را نمی‌خواهم مگر این که طوری سیره‌اش را بنویسی که او را در قعر جهنم معرفی کنی.[۱]

حضرت استاد پس از نقل مطلب مربوط به تحریف تاریخ توسط خالد بن عبدالله قسری به معرفی وی پرداخته و فرمودند:

خالد بن عبدالله قسری متولد سال ٦٥ یا ٦٦ هجری بوده و در سال ۱۳٦ هجری از دنیا رفته است. خالد از عمّال و کارگزاران امویان و مروانیان بوده و برای جلب رضایت آنان بی‌وقفه تلاش کرده است. خالد در سال ۸۹ هجری توسط ولید بن عبدالملک به فرمانداری مکه منصوب شده و در سال ۱۰٦ هجری هشام بن عبدالملک منطقه عراق را به وی واگذار کرده است. خالد تا سال ۱۲۵ هجری در خدمت هشام بن عبدالملک و حکومت وی بوده است.

ساختن کلیسا برای مادرش در شهر کوفه و کنار مسجد جامع این شهر[۲] نشانگر عدم اعتقاد خالد بن عبدالله به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دین مبین اسلام و دستورات متعالی آن می‌باشد.

---

۱. «قال المدائني في خبره: و أخبرني ابن‌شهاب بن عبدالله قال: قال لي خالد بن عبدالله القسري: أكتب لي النسب. فبدأت بنسب مضر، فمكثت فيه أياماً ثم أتيته، فقال: ما صنعت؟ فقلت: بدأت بنسب مضر و ما أتممته. فقال: إقطعه قطعه الله مع أصولهم و اكتب لي السيرة. فقلت له: فإنه يمرّ بي الشيء من سير علي بن أبي‌طالب عليه السلام فأذكره. فقال: لا، إلا أن تراه في قعر الجحيم. لعن الله خالداً و من ولّاه و قبحهم و صلوات الله على أمير المومنين». الأغاني: ج ۲۲، ص ۲۱، أخبار خالد بن عبدالله القسري.

۲. «كانت أم خالد رومية نصرانية، فبنى لها كنيسة في ظهر قبلة المسجد الجامع بالكوفة، فكان إذا أراد المؤذن في المسجد أن يؤذن ضرب لها بالناقوس و إذا قام الخطيب على المنبر رفع النصارى أصواتهم بقرائتهم». الأغاني: ج ۲۲، ص ۲۰، أخبار خالد بن عبدالله القسري.

دشمنی او با امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام به وضوح در تاریخ نقل شده است. مدائنی می‌گوید:

روزی فراس بن جعده بن هبیره بر خالد وارد شد. مقابل خالد سبدی از میوه عناب بود. خالد به فراس بن جعده گفت: اگر علی بن ابی‌طالب را لعن کنی به ازای هر عناب یک دینار طلا به تو می‌دهم. فراس بن جعده علی را لعن کرد و در مقابل هر عناب یک دینار گرفت و رفت.[۱]

مدائنی مورد دیگری از دشمنی خالد بن عبدالله قسری با حضرت علی علیه‌السلام را نقل کرده و می‌گوید:

خالد بن عبدالله قسری همکار و کارگزاری به نام خالد بن امی داشت. خالد بن عبدالله می‌گفت: قسم به خدا از نظر من خالد بن امی از علی امانتدارتر است.[۲]

خالد بن عبدالله قسری برای کسب رضایت حاکمان اموی و مروانی از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کرد و حاضر بود همه فرامین آنان را اجرا

---

۱. «قال: و دخل عليه فراس بن جعدة بن هبيرة و بين يديه نبق، فقال له: إلعن علي بن أبي‌طالب و لك بكل نقبة دينار، ففعل و أعطاه بكل نقبة ديناراً». الأغاني: ج ۲۲، ص ۲۲، أخبار خالد بن عبدالله القسري.

۲. «و كان له عامل يقال له خالد بن أمي و كان يقول: والله لخالد بن أمي أفضل أمانة من علي بن أبي‌طالب». الأغاني: ج ۲۲، ص ۲۲، أخبار خالد بن عبدالله القسري.

کند. اوج خباثت و سرسپردگی خالد بن عبدالله به حکام مروانی را می‌توان از مطلبی که توسط ابوالفرج اصفهانی نقل شده فهمید. خالد بن عبدالله خلفای مروانی را از انبیای الهی افضل می‌دانست و می‌گفت: اگر خلیفه مروانی به من دستور دهد کعبه را خراب کنم به خدا قسم این کاررا خواهم کرد.[۱]

## تحریف تاریخ و کتمان حقایق توسط عبدالملک بن مروان و فرزندش

عبدالملک بن مروان بن حکم یکی دیگر از حکام ظالم و جائر مروانی است که تاریخ را تحریف و حقایق را مخفی کرده و دستور می‌دهد تاریخ را به گونه‌ای بنویسند که مورد پسند او و اجدادش باشد.

زبیر بن بکار در کتاب خود جریانی را نقل می‌کند که اوج خباثت عبدالملک و فرزندش سلیمان را نشان می‌دهد. زبیر بن بکار می‌نویسد:

> سلیمان بن عبدالملک که ولیعهد پدرش عبدالملک بن مروان بود در سال ۸۲ هجری و در دوران خلافت عبدالملک بن مروان برای انجام حج به مکه آمد. در مکه به ابان بن عثمان فرزند خلیفه سوم دستور داد تا سیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و غزوه‌های ایشان را بنویسد. ابان بن عثمان گفت: تاریخ و سیره پیامبر را از افراد مورد اعتمادی گرفته‌ام و نزد من موجود است. سلیمان بن عبدالملک به ده نفر از کاتبین دستور داد تا از

---

۱. «والله لو أمرني أميرالمؤمنين أن أنقض هذه الكعبة حجراً حجراً لنقضتها، والله لأميرالمؤمنين أكرم على الله من أنبيائه». الأغاني: ج ۲۲، ص ۲۳، أخبار خالد بن عبدالله القسري.

مطالبی که نزد ابان بن عثمان بود نسخه‌برداری کنند. کاتبین طبق دستور عمل کرده و مطالب را نوشتند. وقتی نوشته‌هایشان را به سلیمان بن عبدالملک دادند به آن نگاهی انداخت و چشمش به فضایل انصار و حضور آنان در پیمان عقبه اول، عقبه دوم و جنگ بدر افتاد و گفت: من نمی‌دانستم و فکر نمی‌کردم انصار این همه فضایل و افتخارات دارند و پدر و مادرم این مطالب را به من نگفته بودند. ابان بن عثمان گفت: درست است که انصار پدرم عثمان را کمک نکردند، ولی حضور آنان در عقبه اول، عقبه دوم و جنگ بدر صحت دارد و فضایل و افتخاراتشان را نمی‌شود انکار کرد. سلیمان گفت: چه لزومی دارد من از کتاب و مطالبی نسخه‌برداری کنم که وقتی به پدرم نشان می دهم به احتمال زیاد با آن مخالفت می‌کند. سپس سلیمان تمام آن مطالب را پاره کرد و گفت: از پدرم کسب تکلیف می‌کنم اگر موافق بود دوباره نسخه‌برداری می‌کنیم. سلیمان نزد پدرش عبدالملک برگشت و در مورد اتفاقی که افتاده بود، گزارش داد. عبدالملک گفت: لزومی ندارد از کتاب و مطالبی که هیچ فضیلتی از ما در آن نیامده، نسخه‌برداری کنیم و شامیان با مطالبی که دوست نداریم آشنا شوند.[۱]

---

۱. «قدم سلیمان بن عبدالملك إلی مكة حاجاً سنة ۸۲ للهجرة، فأمر أبان بن عثمان بن عفان أن یكتب له سیر النبیي ﷺ و مغازیه. فقال له أبان: هي عندي، قد أخذتها مصححة ممن أثق به. فأمر سلیمان عشرة من الكتاب بنسخها، فكتبوها في رق، فلما صارت إلیه نظر فإذا فیها ذكر الأنصار في العقبتین و في بدر، فقال: ما كنت أری لهؤلاء القوم هذا الفضل، فإما أن

## تحریف تاریخ و کتمان حقایق توسط عبدالعزیز بن مروان بن حکم

یکی دیگر از کسانی که به تاریخ خیانت کرده و حقایق را از مردم پنهان می‌کند عبدالعزیز بن مروان بن حکم است. فرزند او عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کند:

> پدرم حاکم مدینه بود و در اوج بلاغت و فصاحت سخنرانی می‌کرد و خطبه‌های نماز جمعه را می‌خواند، ولی وقتی در خطبه‌ها به لعن علی بن ابی‌طالب می‌رسید زبانش به لکنت می‌افتاد. من از این ماجرا خیلی تعجب می‌کردم و روزی به پدرم گفتم: تو از بهترین و فصیح‌ترین خطیبان هستی، چه اتفاقی می‌افتد که وقتی به لعن علی می‌رسی زبانت بند می‌آید؟ پدرم گفت: فرزندم! شامیانی که پای منبر من می‌نشینند اگر آنچه را که من درباره فضائل و مناقب علی بن ابی‌طالب می‌دانم، می‌دانستند به هیچ عنوان از ما تبعیت نمی‌کردند.[1]

---

یکون أهل بیتي غمصوا علیهم و إما أن یکونوا لیس هکذا. فقال أبان: أیها الأمیر! لایمنعنا ما صنعوا بالشهید المظلوم من خذلانه إن القول بالحق: هم ما وصفنا لك في کتابنا هذا. فقال سلیمان: ما حاجتي إلی أن أنسخ ذاك حتی أذکره لأمیرالمؤمنین لعلّه یخالفه، ثم أمر بالکتاب فخرق و رجع فأخبر أباه عبدالملك بن مروان بذلك الکتاب. فقال عبدالملك: و ما حاجتك أن تقدم بکتاب لیس لنا فیه فضل، تعرف أهل الشام أموراً لانرید أن یعرفوها». الأخبار الموفقیات: ص ۲۷۵، ح ۱۸٤، أبان بن عثمان یکتب سیر النبي ﷺ و مغازیه.

۱. «کنت أحضر تحت منبر المدینة و أبي یخطب یوم الجمعة و هو حینئذ أمیر المدینة فکنت أسمع أبي یمرّ في خطبة تهدر شقاشقه حتی یأتي إلی لعن عليّ علیه‌السلام فیجمجم و یعرض له من الفهاهة

## تحریف تاریخ و کتمان حقایق توسط امویان

معمر یکی از محدثین و راویان اهل سنت می‌گوید:

از زهری پرسیدم: قرارداد صلح حدیبیه را چه کسی نوشت؟ زهری خندید و گفت: نویسنده قرارداد علی بن ابی‌طالب است ولی اگر از بنی‌امیه بپرسی خواهند گفت عثمان نوشته است.[1]

## نقش علما در تحریف تاریخ و کتمان حقایق

حضرت استاد پس از نقل مطالب مربوط به حاکمان و والیان و نقش آنان در تحریف تاریخ و کتمان حقایق فرمودند: متأسفانه حاکمان ظالم و جائر در دستبرد به تاریخ و سیره تنها نیستند و برخی از علمای بزرگ و سرشناس اهل سنت نیز با فتاوایی که داده‌اند و یا مطالبی که در کتاب‌هایشان آورده‌اند از این اقدام حمایت کرده‌اند.

---

و الحصر ما الله عالم به، فكنت أعجب من ذلك، فقلت له يوما: يا أبت أنت أفصح الناس و أخطبهم فما بالي أراك أفصح خطيب يوم حفلك، حتى إذا مررت بلعن هذا الرجل صرت ألكن علياً؟ فقال: يا بنيّ إنّ من ترى تحت منبرنا من أهل الشام و غيرهم لو علموا من فضل هذا الرجل ما يعلمه أبوك لم‌يتبعنا منهم أحد». شرح نهج البلاغة: ج ٤، ص ٥٩، فصل في ما روي من سب معاوية و حزبه لعلي عليه السلام، ذیل خطبه ٥٦.

١. «عبدالرزاق قال: أخبرنا معمر قال سألت عنه الزهري، فضحك و قال: هو علي بن و لو سألت عنه هؤلاء قالوا: عثمان، يعني بني‌أمية». المصنف: ج ٥، ص ٣٤٣، كتاب المغازي، غزوة الحديبية، ح ٩٧٢٢.

## ذهبی و تحریف تاریخ و کتمان حقایق و مشاجرات صحابه

ذهبی متوفای قرن هشتم و از بزرگان اهل سنت و یکی از چهار نفری است که بنا به گفته سیوطی همه علمای اهل سنت از کتاب‌ها و مطالب او استفاده کرده و سر سفره او نشسته‌اند.[1] کتاب‌های ذهبی از مهمترین کتب رجالی و تاریخی اهل سنت است و مورد استناد بسیاری از علما می‌باشد. ذهبی در کتاب خود به مطلبی که تأسف انسان حقیقت‌جو و حقیقت‌طلب را برمی‌انگیزد، اشاره کرده و می‌گوید:

> ما باید اختلافات و درگیری‌های صحابه با یکدیگر را برای مردم نقل نکنیم. مردم اگر از اختلافات صحابه و مشاجراتشان آگاه شوند نسبت به صحابه بدبین می‌شوند و نسبت به صحابه کینه پیدا می‌کنند و محبت صحابه از دل آنان بیرون می‌رود. ما باید مطالب مربوط به اختلافات و مشاجرات صحابه را از کتاب‌ها حذف کنیم و از بین ببریم.[2]

متأسفانه ذهبی به بهانه حفظ شأن و جایگاه صحابه و بدبین نشدن مردم نسبت به صحابه به خودش اجازه می‌دهد تاریخ را تحریف کرده و

---

۱. «و الذي أقوله أن المحدثين عيال ألان في الرجال و غيرها من فنون الحديث على أربعة: المزّي و الذهبي و العراقي و ابن‌حجر». طبقات الحفاظ: ص ۵۲۲، طبقه ۲۱، شرح حال ذهبی، ش ١١٤٤.

۲. «و هذا فيما بأيدينا و بين علمائنا فينبغي طيّه و إخفاؤه بل إعدامه لتصفو القلوب و تتوفر على حبّ الصحابة و الترضي عنهم و كتمان ذلك متعين عن العامة و آحاد العلماء». سير أعلام النبلاء: ج ١٠، ص ٩٢، شرح حال محمد بن إدريس شافعی، ش ١.

واقعیات را از بین ببرد. مگر صحابه از کجا آمده‌اند و چه عمل فوق‌العاده‌ای داشته‌اند که ما باید به خاطر آنان دست به تحریف تاریخ و کتمان حقایق بزنیم و مسیر تاریخ را عوض کنیم؟ کسانی که با گفته‌ها و عملکردها به خودشان رحم نکردند چرا ما باید احترام آنان را نگه داشته و به آنان رحم کنیم؟ آیا صرف دیدن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و یا همراهی با آن حضرت برای عده‌ای مصونیت می‌آورد؟ آیا سخنان ذهبی و ایده‌ای که مطرح می‌کند برای انسانی که در جستجوی حق و حقیقت است پذیرفتنی است؟

## طبری و کتمان مشاجرات محمد بن ابی‌بکر با معاویه

طبری یکی دیگر از علمای معروف و مورد قبول اهل سنت است که کتاب‌هایش در تاریخ، سیره و تفسیر محل رجوع و مورد استناد علمای اهل سنت است. او نیز در نوشتن سیره و تاریخ همین سیاست زشت را دنبال کرده و باعث سانسور و مخفی کردن حقایق تاریخی شده است.

هنگامی که محمد بن ابی‌بکر از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام والی مصر شد میان او و معاویه نامه‌هایی رد و بدل شده و در کتاب‌های تاریخی نقل شده[1] ولی جناب طبری از نقل آن نامه‌ها در کتاب تاریخ خود صرف نظر می‌کند و تحمل نکردن عوام را بهانه و دستاویز مخفی کردن حقایق تاریخی قرار می‌دهد و می‌نویسد:

---

۱. مروج الذهب و معادن الجوهر: ج ۳، ص ۱۳، ذکر خلافة معاویة بن أبي‌سفیان.

وقتی محمد بن ابی‌بکر والی مصر شد نامه‌هایی به معاویه نوشته و معاویه نیز جواب آن نامه‌ها را داد، ولی چون عوام الناس تحمل شنیدن محتوای آن نامه‌ها را ندارند از بیان کردن آنها کراهت دارم.[1]

## طبری و مخفی کردن علل قتل عثمان

طبری در جایی دیگر سعی می‌کند تا جریان قتل خلیفه سوم و علل قتل او را پنهان کند و بدون این که دلایل کار خودش را ذکر کند، می‌نویسد:

قاتلین عثمان برای کشتن او دلایلی داشتند که در مباحث و صفحات قبل به آنها اشاره شد. ما به بسیاری از آن دلایل به خاطر انگیزه‌ها و اهدافی که داریم، نمی‌پردازیم و فقط چگونگی قتل عثمان را بیان می‌کنیم.[2]

## احمد بن حنبل و تحریف و کتمان حقایق

احمد بن حنبل امام یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت است که در میان اهل سنت و وهابیت از جایگاه والایی برخوردار است. متأسفانه

---

۱. «و ذكر هشام عن أبي‌مخنف قال: و حدثني يزيد بن ظبيان الهمداني أن محمد بن أبي‌بكر كتب إلى معاوية بن أبي‌سفيان لما وُلي، فذكر مكاتبات جرت بينهما كرهت ذكرها لما فيه مما لايحتمل سماعها العامة». تاریخ طبری: ج ۳، ص ٦٨، ولاية محمد بن أبي‌بكر مصر، حوادث سال ٣٦ هجری.

۲. «قد ذكرنا كثيراً من الأسباب التي ذكر قاتلوه أنهم جعلوها ذريعة إلى قتله فأعرضنا عن ذكر كثير منها لعلل دعت إلى الإعراض عنها و نذكر ألآن كيف قتل». تاریخ طبری: ج ۲، ص٦٦١، حوادث سال هجری۳۵، ذكر الخبر عن قتله و كيف قتل.

احمد بن حنبل نیز در کتمان و مخفی کردن حقایق تاریخی و درگیری‌های صحابه پیشگام بوده است. احمد بن حنبل می گوید:

> یکی از اصول و قواعد پذیرفته شده نزد اهل سنت این است که باید خوبی‌های همه صحابه بیان شود، ولی کارهای زشت آنان و دعواهایی که بین ایشان اتفاق افتاده نباید گفته شود. کسی که به صحابه پیامبر اکرم ﷺ یا یکی از آنان ناسزا بگوید، آنان را تنقیص کند یا بر ایشان طعن وارد کند و عیوب آنان را بازگو کند بدعت‌گذار، رافضی، خبیث و مخالف است و خداوند از او هیچ عملی را قبول نمی کند.[۱]

حضرت استاد پس از نقل سخنان احمد بن حنبل به شدت از این تفکر و رواج آن انتقاد کرده و با مخاطب قرار دادن عالم سنی فرمودند: کدام عقل سلیم می‌پذیرد که گفتن حقایق و مسلّمات تاریخی سبب بدعت‌گذاری می‌شود؟ مخفی‌کاری و کتمان حقایق نه تنها خدمت به مسلمانان و جامعه اسلامی محسوب نمی‌شود بلکه خیانتی است جبران‌ناپذیر و غیرقابل پذیرش که مسلمانان را در جهل نگه داشته و از انتخاب مسیر صحیح باز می‌دارد. مردم حقایق را بدانند و از برخی صحابه دلگیر و ناراحت شوند بدتر است یا این که مشکلات و

---

۱. «و من الحجة الواضحة الثابتة المعروفة ذکر محاسن أصحاب رسول‌الله ﷺ کلهم أجمعین و الکف عن ذکر مساویهم و الخلاف الذی شجر بینهم، فمن سبّ أصحاب رسول‌الله ﷺ أو أحداً منهم أو تنقصه أو طعن علیهم أو عرض بعیبهم أو عاب أحداً منهم فهو مبتدعٌ رافضيٌ خبیثٌ مخالفٌ، لایقبل الله منه صرفاً و لا عدلاً». طبقات الحنابلة: ج ۱، ص ۳۰، شرح حال احمد بن جعفر بن یعقوب، ش ۹ و الصارم المسلول: ص ٥٦٨، حکم من سبّ أحداً من الصحابة.

منازعات صحابه با یکدیگر و ظلم و فسادی که برخی از آنان در حق مردم و جامعه اسلامی روا داشته‌اند را مخفی کنیم و مسلمانان را مرید همه آنان قرار دهیم؟ مگر قرآن کریم در آیات ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ۞ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾[1] و ﴿أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ إِلَّآ أَن يُهۡدَىٰۖ فَمَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ﴾[2] مسلمانان را به پیروی از کسانی که در صراط مستقیم و راه حق حرکت می‌کنند، دعوت نمی‌کند؟ بر اساس کدام منطق و استدلال تمامی صحابه عادل هستند و حق دارند دست به هر جرم و جنایتی بزنند؟ چرا شما حق ندارید در مورد کارهای خلاف صحابه صحبت کنید؟ وقتی انسان حقیقت‌جو در لابلای تاریخ جستجو می‌کند متوجه می‌شود که بسیاری از این مبانی و قواعد مثل عدالت تمامی صحابه و... که علمای اهل سنت اصرار دارند تا آنها را جزء مبانی دینی قرار دهند، ساخته و پرداخته شده‌اند تا سرپوشی بر اشتباهات و خلاف‌های بعضی از صحابه باشند و هیچ توجیه عقلی، منطقی، روایی و قرآنی برای آنها وجود ندارد.

## غزالی و مخفی کردن حقایق تاریخی

حضرت استاد پس از مطرح کردن سؤالات و زیر سؤال بردن برخی مبانی اهل سنت به مطالب خود ادامه دادند و فرمودند: غزالی که یکی

---

۱. سوره فاتحه (۱)، آیات ٦ و ۷.
۲. سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

دیگر از بزرگان علمای اهل سنت به شمار می‌رود در فتوایی که صادر کرده صحبت کردن از اتفاقات خاص تاریخی را حرام دانسته است. ابن‌حجر هیثمی فتوای غزالی را نقل کرده و می‌نویسد:

> غزالی و علمای دیگر معتقدند واعظان نباید از کشته شدن حسین علیه‌السلام و اتفاقات کربلا و درگیری‌هایی که بین صحابه اتفاق افتاده، سخنی به میان آورند، زیرا بیان مشاجرات و اختلافات صحابه بغض صحابه را در دل‌ها ایجاد می‌کند و موجب وارد شدن طعن بر آنان می‌شود.[۱]

## ابن‌حجر هیثمی و کتمان حقایق

ابن‌حجر هیثمی معتقد است همه علمای اهل سنت در کتاب‌ها و رساله‌های اعتقادی خود به این مطلب اشاره کرده و مسلمانان را از بازگو کردن عیوب، مشاجرات و دعواهای صحابه منع کرده‌اند.[۲]

## شارح بخاری و کتمان حقایق

عینی یکی از مهمترین شارحان صحیح بخاری نیز معتقد است مسلمانان باید نسبت به صحابه حُسن ظن داشته و رفتار آنان را توجیه و

---

۱. «قال الغزالي و غيره: و يحرم على الواعظ و غيره رواية مقتل الحسين و حكاياته و ما جرى بين الصحابة من التشاجر و التخاصم فإنه يهيج على بغض الصحابة و الطعن فيهم». الصواعق المحرقة: ص ۲۲۳، الخاتمه في بيان اعتقاد أهل السنة و الجماعة في الصحابة.

۲. «صرّح أئمتنا و غيرهم في الأصول بأنه يجب الإمساك عما شجر بين الصحابة». تطهير الجنان و اللسان: ص ۳۵۴، الفصل الثالث في الجواب عن أمور طعن عليه بعضهم بها. این کتاب ذیل کتاب الصواعق المحرقه چاپ شده است.

تأویل کنند و در مورد مشاجراتی که بین صحابه اتفاق افتاده سکوت کنند.[1]

## ابن‌تیمیه و کتمان حقایق

ابن‌تیمیه درباره مشاجرات و رفتارهای زشت صحابه می‌گوید:

> ما اهل سنت معتقدیم مسلمانان باید صحابه را دوست داشته باشند و از بیان اختلافات صحابه پرهیز کنند. رفتارهای نامناسب صحابه احتمالا دلیل خاصی داشته که ما از آن بی‌اطلاع هستیم. صحابه از اعمال زشت خود توبه کرده و خداوند نیز توبه آنان را پذیرفته است. پرداختن به عیوب، درگیری‌ها و مشاجرات صحابه موجب دشمنی مردم با صحابه و ایجاد نفرت در دل مسلمانان نسبت به صحابه می‌شود و کار اشتباه و گناه است.[2]

---

۱. «والحق الذي عليه أهل السنة الإمساك عما شجر بين الصحابة وحسن الظن بهم و التأويل لهم». عمدة القاري شرح صحيح البخاري: ج ۱، ص ۲۱۲، كتاب الايمان، باب و إن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فسماهم المؤمنين.

۲. «كان من مذاهب أهل السنة الإمساك عما شجر بين الصحابة، فإنه قد ثبت فضائلهم و وجبت موالاتهم و محبتهم و ما وقع منه ما يكون لهم فيه عذر يخفى على الإنسان و منه ما تاب صاحبه منه و منه ما يكون مغفوراً فالخوض فيما شجر يوقع في نفوس كثير من الناس بغضاً و ذماً و يكون هو في ذلك مخطئاً، بل عاصياً فيضرّ نفسه و من خاض معه في ذلك كما جرى لأكثر من تكلّم في ذلك فإنهم بكلام لايحبه الله و لا رسوله إما من ذم من لايستحق الذم و إما من مدح أمور لاتستحق المدح و لهذا كان الإمساك طريقة أفاضل السلف». منهاج السنة النبوية: ج ۳، ص ۱۱٤، فصل تابع مزاعم الرافضي عن معاوية.

حضرت استاد فرمودند: در سخنان احمد بن حنبل، غزالی و ذهبی و سایر علمای شما چند نکته بسیار مهم وجود دارد.

**نکته اول**

علمای شما صراحتا اعتراف می‌کنند که اعمال و رفتاری که از سوی مدعیان اسلام نسبت به امام حسین علیه السلام در کربلا اتفاق افتاده، اعمال زشتی بوده و افراد به ظاهر مسلمان با فرزند امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا و نوه رسول خدا رفتار خوبی نداشته‌اند.

**نکته دوم**

علمای اهل سنت به خوبی می‌دانند که بین صحابه درگیری‌هایی اتفاق افتاده که شنیدن آنها بغض صحابه را در دل مسلمانان به دنبال دارد و لذا باید از بیان آن اتفاقات خودداری شود.

**نکته سوم**

سخنان و فتاوای علمای اهل سنت نسبت به کتمان عیوب و مشاجرات صحابه، دلیل روشن و واضحی است بر این که صحابه به صورت مطلق عدالت نداشته‌اند و کارهایی از آنان سر زده که علمای اهل سنت از گفتن آنها ترس و واهمه دارند.

**نکته چهارم**

علمای اهل سنت با مخفی کردن اعمال و رفتار صحابه قرن‌هاست که مسلمانان را فریب داده و با تهمت به شیعیان در مورد سب و لعن صحابه باعث جنگ‌ها و خونریزی‌های فراوانی شده‌اند. این که شیعه

نسبت به همه صحابه بغض دارند دروغی است که هیچ پایه و اساسی ندارد. شیعه فقط با صحابه‌ای مشکل دارد که از مسیر اصلی که همان مسیر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم است، منحرف شده‌اند.

## برخورد دوگانه اهل سنت در مورد ابن ملجم و قاتلین عثمان

بعد از این که استاد در مورد کتمان و تحریف حقایق تاریخی توسط حکام و علمای اهل سنت مطالبی را بیان کردند به یک مورد از رفتارها و برخوردهای دوگانه علمای اهل سنت اشاره کرده و فرمودند: متأسفانه علمای اهل سنت در برخورد با مسائل مشابه رفتار دوگانه‌ای دارند که انسان حقیقت‌جو را متعجب می‌کند. مثلا در جریان قتل خلیفه سوم که توسط تعداد زیادی از صحابه اتفاق افتاده، همه قاتلین و حتی کسانی را که راضی به قتل عثمان بوده‌اند لعن و نفرین می‌کنند و آنان را افرادی فاسق، فاجر و از دین خارج می‌دانند، گویا مبنای خودشان در مورد عدالت و اجتهاد صحابه را فراموش کرده‌اند؛ ولی در مورد قاتل خلیفه چهارم که بنا به گفته ابن‌حجر عسقلانی، صحابی محسوب نمی‌شود امید بخشش داشته و عمل او را از روی اجتهاد و دارای ثواب می‌دانند. ابن‌حزم اموی از عالمان مشهور اهل سنت ابن‌ملجم مرادی را تقدیس نموده و می‌گوید:

> همه ما اهل سنت معتقدیم عبدالرحمن بن ملجم از روی اجتهاد و تفسیر و تأویل علی را کشت و معتقد بود عملش صحیح و مورد رضایت خداوند است.[1]

---

۱. «و لا خلاف بين أحد من الأمة في أن عبدالرحمن بن ملجم لم‌يقتل علياً رضي الله عنه إلا متأولاً مجتهداً مقدراً إنه على صواب». المحلى: ج ۱۰، ص ٤٨٤، أحكام الجراح و أقسامها، مسأله ۲۰۷۹. «إن ابن‌ملجم قتل علياً متأولاً». مغني المحتاج: ج ٤، ص ۱۲٤، كتاب البغاة.

استاد پس از نقل عبارت ابن‌حزم پرسیدند: اگر ملاکتان برای مجتهد شمردن ابن‌ملجم و توجیه جرم او، صحابی بودن وی است باید بدانید که در میان قاتلین عثمان نیز تعداد زیادی از صحابه بزرگ رسول خدا ﷺ از عشره مبشره و بیعت رضوانی‌ها که ابن‌ملجم در سابقه، رتبه و جایگاه قابل مقایسه با آنان نیست، حضور دارند. چرا صحابه‌ای را که حکم قتل عثمان را صادر کرده و حتی بسیاری از آنان در قتل او حضور و مشارکت داشتند، اهل دوزخ و غیرمجتهد می‌شمارید! ولی ابن‌ملجم را که قطعا صحابی نیست، مجتهد و اهل ثواب می‌دانید؟

در ماجرای قتل عثمان تعداد زیادی از صحابه حضور داشتند که سرآمد همه آنان طلحه، زبیر و عائشه بودند که دیگر صحابه و مسلمانان را نیز علیه عثمان تحریک می‌کردند.

طبق مطلبی که ابن‌حبان نقل کرده، محمد بن ابی‌بکر، طلحه و عایشه سایر صحابه و مسلمانان را به کشتن عثمان تشویق می‌کردند[1] و بر اساس مستندات و مدارکی که توسط ابن‌شبه و ابن‌اثیر نقل شده، طلحه یکی از مخالفین سرسخت عثمان بوده است.[2]

---

۱. «و أجلب علیه محمد بن أبي‌بکر من بني‌تیم و أعانه علی ذلك طلحة بن عبیدالله و عائشة». الثقات: ج ۲، ص ۲۵۹، حوادث سال ۳۵ هجری قمری، قصة الکتاب و تاریخ المدینة المنورة: ج ٤، ص ١١٦٠، رجوع أهل مصر بعد شخوصهم.

۲. «کان أشد الصحابة علی عثمان طلحة بن عبیدالله». تاریخ المدینة المنورة: ج ٤، ص ١١٦٩، ما روي من الاختلاف في من أعان عثمان أو أعان علیه من أصحاب النبي٦ و أزواجه.

عمرو بن حمق خزاعی یکی از صحابه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است که روایاتی را از آن حضرت شنیده و نقل کرده[1] و طبق اعتراف علمای شما در قتل عثمان دخالت داشته و نُه ضربه خنجر به عثمان وارد کرده و هنگام وارد کردن ضربات چاقو گفت: سه تا از این ضربات را برای خدا می‌زنم و شش ضربه را به خاطر خودم.[2]

آیا همه آن صحابه‌ای که در قیام علیه عثمان حضور داشتند غیر مجتهد بودند؟ آیا نظر و رفتار و گفتار علمای اهل سنت نسبت به عمرو بن حمق خزاعی که در قتل عثمان شرکت داشته و ابن‌ملجم مرادی قاتل

---

«كان شديداً على عثمان». أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ۳، ص ۸۷، شرح حال طلحة بن عبيدالله، ش ۲۶۲۷ و المعارف: ص ۲۲۸، أخبار طلحة بن عبيدالله.

۱. «صحب النبي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حفظ عنه أحاديث». أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ٤، ص ۲۰۵، شرح حال عمرو بن حمق خزاعی، ش ۳۹۱۲. «قال ابن‌السكن: له صحبة. و قال أبوعمر: هاجر بعد الحديبية و قيل: بل أسلم بعد حجة الوداع و الأول أصح». الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۲۵۷، شرح حال عمرو بن حمق، ش ۱۹۳۱ و الإصابة في تمييز الصحابة: ج ٤، ص ٥١٤، شرح حال عمرو بن حمق، ش ٥٨٣٤.

۲. «و وثب عليه عمرو بن حمق و به رمق و طعنه تسع طعنات و قال: ثلاث لله و ست لما في نفسي عليه». تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام: ج ۳، ص ٤٥٦، حوادث سال ۳۵ هجری. «و كان ممن سار إلى عثمان بن عفان و هو أحد الأربعة الذين دخلوا عليه الدار». أسد الغابة في معرفة الصحابة: ج ٤، ص ۲۰٦، شرح حال عمرو بن حمق خزاعی، ش ۳۹۱۲. «كان ممن قام على عثمان مع أهلها». الإصابة في تمييز الصحابة: ج ٤، ص ٥١٤، شرح حال عمرو بن حمق خزاعی، ش ٥٨٣٤.

امیرالمؤمنین علیه السلام مساوی است؟ چرا عمرو بن حمق را ملعون، فاسق و ظالم می‌دانید[۱] ولی نسبت به ابن‌ملجم امید عفو و بخشش دارید؟

شما اهل سنت حتی کسانی را که در ماجرای قتل عثمان حضور نداشتند اما به قتل او راضی بودند، ملعون و مستحق عذاب الهی می‌شمارید.[۲]

چگونه از طرفی سنگ عدالت همه صحابه را به سینه می‌زنید و از طرف دیگر کسانی را که در قتل عثمان مشارکت نداشته اما از کشته شدن عثمان خوشحال هستند، مورد لعن و نفرین قرار می‌دهید؟ ولی با کمال تعجب قاتل امیرالمومنین علیه السلام را مجتهد، متقی و مستحق ثواب معرفی می‌کنید!

## برخورد دوگانه اهل سنت در مورد عمار بن یاسر و قاتل او

استاد پس از بیان ماجرای قتل عثمان به حوادث مربوط به عمار بن یاسر و قاتلین او اشاره کرده و فرمودند: شما اهل سنت ابوالغادیه قاتل عمار را صحابی، مجتهد و اهل ثواب می‌دانید در حالی که طبق روایات

---

۱. «قتلة عثمان فسّاق محاربون سافکون دماً حراماً عمداً بلا تأویل علی سبیل الظلم و العدوان، فهم فساق ملعونون». الفصل في الملل و الأهواء و النحل: ج ۳، ص ۷۷، الکلام في حرب علي و من حاربه من الصحابة.

۲. «لعن الله من قتله و الراضین بقتله». الفصل في الملل و الأهواء و النحل: ج ۳، ص ۷٤، الکلام في حرب علي و من حاربه من الصحابة.

متواتر نقل شده در منابع شیعه و سنی، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قاتلین عمار را گروهی ستمکار و سرکش و اهل دوزخ معرفی کرده است.[۱]

شما علمای اهل سنت در ماجرای قتل عمار و روایت نبوی که قاتل عمار را اهل جهنم می‌شمارد، برای تطهیر ابوالغادیه توجیهاتی آورده‌اید که صدای اعتراض ناصرالدین البانی یکی از علمای خودتان هم بلند شده و به اصطلاح «آش آن قدر شور شده که صدای آشپز هم درآمده». البانی می‌نویسد:

> سند روایت «قاتل عمار في النار» صحیح است و توجیهاتی که در مورد ابوالغادیه و مجتهد بودن او می‌آورند، درست نیست؛ زیرا با فرمایش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که قاتل عمار را اهل جهنم معرفی کرده در تناقض بوده و ناسازگاری دارد.[۲]

---

۱. «ويح عمار تقتله الفئة الباغية، يدعوهم إلى الجنة و يدعونه إلى النار». صحيح البخاري: ص۱۰۴، كتاب الصلاة، باب التعاون في بناء المسجد، ح ٤٤٧. «عن أبي‌الغادية: سمعت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يقول: قاتل عمار في النار». ميزان الاعتدال في نقد الرجال: ج ۱، ص ٤۸۸، شرح حال حسن بن دينار، ش ۱۸٤۳ و لسان الميزان: ج ۲، ص ۲٤٦، شرح حال حسن بن دينار، ش ۲٤٥۹.

۲. «قلت: و هذا إسناد صحيح، رجاله ثقات رجال مسلم و أبوالغادية هو الجهني و هو صحابي كما أثبت ذلك جمع و قد قال الحافظ في ترجمته من الإصابة بعد أن ساق الحديث و جزم ابن‌معين بأنه قاتل عمار: و الظن بالصحابة في تلك الحروب أنهم كانوا فيها متأولين و للمجتهد المخطىء أجر و إذا ثبت هذا في حق آحاد الناس فثبوته للصحابة بالطريق الأولى. و أقول: هذا حق، لكن تطبيقه على كل فرد من أفرادهم مشكل، لأنه يلزم تناقض القاعدة المذكورة بمثل حديث الترجمة، إذ لايمكن القول بأن أباغادية القاتل لعمار مأجور لأنه قتله مجتهداً و

استاد به وجود تناقض در مبانی، رفتار و گفتار اهل سنت و رفتار دوگانه آنان اشاره کرده و پرسیدند: چه فرقی بین عبدالرحمن بن عدیس که در قتل عثمان حضور و مشارکت داشته[۱] و عبدالرحمن بن ملجم قاتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود دارد که یکی مجتهد و باتقوا معرفی می‌شود، اما دیگری فردی فاسق، ملعون و ظالم خوانده می‌شود؟ چه فرقی بین صحابه‌ای که عثمان را به قتل رساندند و قاتل امیرمؤمنان علیه‌السلام وجود دارد؟ چه فرقی بین قاتلین عمار با قاتلین عثمان وجود دارد که قاتلین عمار مجتهد بودند و می‌توانستند اجتهاد کنند، اما قاتلین عثمان که از قضا از صحابه مورد اعتماد اهل سنت هم هستند افرادی ملعون و فاسق و... هستند و حق اجتهاد ندارند؟[۲]

---

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يقول: قاتل عمار في النار، فالصواب أن يقال: إن القاعدة صحيحة إلا ما دل الدليل القاطع على خلافها، فيستثنى ذلك منها كما هو الشأن هنا و هذا خير من ضرب الحديث الصحيح بها». سلسلة الأحاديث الصحيحة: ج ۵، ص ۱۹، ذيل حديث قاتل عمار و سالبه في النار، ش ۲۰۰۸.

۱. «كان عبدالرحمن بن عديس البلوي ممن بايع تحت الشجرة رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. قال أبوعمر: هو كان الأمير على الجيش القادمين من مصر إلى المدينة الذين حصروا عثمان و قتلوه». الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲، ص ۳۸۳، شرح حال عبدالرحمن بن عديس، ش۱٤٤۵.

۲. «فأبوالغادية متأول مجتهد مخطىء فيه باغ عليه مأجور أجراً واحداً». الفصل في الملل و الأهواء و النحل: ج ۳، ص ۷۷، الكلام في حرب علي و من حاربه من الصحابة.

## نظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام

برخی از علمای اهل سنت در حالی در مقام دفاع از ابن‌ملجم برآمده و عمل زشت او را توجیه می‌کنند که در منابع حدیثی شما روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد که قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام را شقی‌ترین افراد امت اسلام می‌داند. صهیب بن سنان رومی می گوید:

> روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسیدند: شقی‌ترین افراد در گذشته چه کسی بوده است؟ ایشان جواب دادند: کسی که شتر قوم صالح را کشت. پیامبر صلی الله علیه و آله تصدیق کرده و پرسیدند: شقی‌ترین افراد در زمان ما کیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام جواب دادند: نمی‌دانم ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله به سر حضرت علی علیه السلام اشاره کرده و فرمودند: کسی که با شمشیر به سر تو ضربه می‌زند.[۱]

در مورد ابن‌ملجم مرادی مطلب دیگری نیز مطرح است که در صورت صحت آن، جایی برای بحث از اجتهاد او باقی نمی‌ماند. با مراجعه به رجال اهل سنت و کتاب‌های «الإستيعاب في معرفة

---

۱. «وعن صهيب عن النبي صلی الله علیه و آله أنه قال يوماً لعلي رضي الله عنه: من أشقى الأولين؟ قال: الذي عقر الناقة يا رسول‌الله. قال: صدقت. قال: فمن أشقى الآخرين؟ قال: لا علم لي يا رسول‌الله. قال: الذي يضربك على هذه و أشار النبي صلی الله علیه و آله إلى يافوخه». المعجم الكبير: ج۸، ص ۳۸، ح ۷۳۱۱.

الأصحاب»، «أسدالغابة في معرفة الصحابة» و «الاصابة في تمييز الصحابة» که در موضوع صحابه نوشته شده‌اند، متوجه می‌شویم که ابن‌عبدالبر قرطبی، ابن‌اثیر جزری و ابن‌حجر عسقلانی ابن‌ملجم را در شمار صحابه ذکر نکرده‌اند. تنها کسی که ابن‌ملجم را در شمار صحابه ذکر کرده ذهبی متوفای ۷٤۸ هجری است[۱] که با واکنش و اعتراض ابن‌حجر عسقلانی مواجه شده است. ابن‌حجر عسقلانی با استناد به روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، ابن‌ملجم مرادی را شقی‌ترین فرد امت اسلام معرفی کرده و در ادامه می‌گوید:

> ذهبی در کتاب «تجرید أسماء الصحابة» ابن‌ملجم را جزء صحابه شمرده است چون به نظر ذهبی شرط صحابی بودن را دارا است، ولی به نظر من نباید او را جزء صحابه دانست و نام او را کنار صحابه آورد.[۲]

### منع تدوین حدیث

به نظر می‌رسید حضرت استاد سخن گفتن درباره تناقض‌های مبنای عدالت صحابه و رفتارها و برخوردهای دوگانه اهل سنت را کافی

---

۱. «عبدالرحمن بن ملجم المرادي قاتل أميرالمؤمنين علي، ذكر ابن‌يونس أنه قرأ على معاذ بن جبل». تجريد أسماء الصحابة: ج ۱، ص ۳٥٦، ش ۳٦۹۷.

۲. «و هو أشقى هذه الأمة بالنص الثابت عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم بقتل علي بن أبي‌طالب، فقتله أولاد علي. ذكره الذهبي في التجريد لكونه على الشرط و ليس بأهل أن يذكر مع هولاء». الإصابة في تمييز الصحابة: ج ٥، ص ۸٥، شرح حال عبدالرحمن بن ملجم، ش ٦۳۹٦.

دانسته و سراغ موضوع دیگری رفتند و فرمودند: تفاوتی که میان شما اهل سنت و شیعیان وجود دارد این است که شیعیان بعد از رحلت رسول خدا ﷺ به پیروی از امیرالمؤمنین علیه السلام احادیث پیامبر ﷺ را حفظ می‌کردند و می‌نوشتند و خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز کتاب‌هایی نوشته‌اند که بخش‌هایی از آن به دست علمای شیعه رسیده؛ ولی اهل سنت بعد از رحلت پیامبر ﷺ سالها اجازه نقل احادیث پیامبر ﷺ را نداشتند و اولین اقدامی که از سوی اهل سنت در راستای تدوین حدیث انجام گرفت در ابتدای قرن دوم بوده است، زمانی که عمر بن عبدالعزیز احساس کرد با از بین رفتن صحابه احادیث پیامبر ﷺ نیز از بین خواهد رفت و لذا دستور داد تا احادیث پیامبر ﷺ را مکتوب کنند.[۱]

درباره ممنوعیت نقل احادیث پیامبر ﷺ مدارک و مستندات فراوانی در منابع روایی و تاریخی اهل سنت وجود دارد که ما به عنوان نمونه چند مورد را ذکر می‌کنیم.

### مورد اول

ذهبی درباره منع تدوین حدیث و تهدید ابوهریره توسط خلیفه دوم می‌نویسد:

---

۱. «أخبرنا مالك، أخبرنا يحيى بن سعيد أن عمر بن عبد العزيز كتب إلى أبي‌بكر بن عمرو بن حزم أنظر ما كان من حديث رسول‌الله ﷺ أو سنته أو حديث عمر أو نحو هذا فاكتبه لي، فإني قد خفت دروس العلم و ذهاب العلماء». الموطأ: ص ۳۰۰، باب اكتتاب العلم، ح۹۳٦.

> عمر بن خطاب به ابوهریره می‌گفت: اگر به نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادامه دهی تو را به سرزمین دوس[۱] تبعید می‌کنم.[۲]

**مورد دوم**

ابوهریره پس از دوران خلافت عمر بن خطاب با اشاره به سیره و روش خلیفه دوم و ممانعت او از نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید:

> این روزها احادیثی را نقل می‌کنم که اگر آنها را در زمان عمر نقل می‌کردم سرم را می‌شکست.[۳]

ذهبی پس از این که سخن ابوهریره را نقل می‌کند، در مقام توجیه رفتار خلیفه دوم و ممانعتش از نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برآمده و می‌گوید:

> عمر دائما به دیگران می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کم روایت نقل کنید و چندین نفر از صحابه را به خاطر نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توبیخ کرد. روش و سیره عمر و برخی دیگر [از صحابه و حاکمان] این بود که از نقل احادیث

---

۱. دوس نام سرزمینی است در یمن که ابوهریره در آنجا متولد شده و در سال هفتم هجری از آنجا به مدینه هجرت کرده است. المعارف: ص ۲۷۷، شرح حال ابوهریره.

۲. «لتترکنّ الحدیث عن رسول‌الله أو لألحقنك بأرض دوس». سیر أعلام النبلاء: ج ۲، ص۶۰۰، شرح حال ابوهریره، ش ۱۲۶.

۳. «أن أباهريرة كان يقول: إني لأحدث أحاديث لو تكلمت بها في زمن عمر لشجّ رأسي». سیر أعلام النبلاء: ج ۲، ص ۶۰۲، شرح حال ابوهریره، ش ۱۲۶.

پیامبر ﷺ ممانعت می‌کردند. وقتی در دوران خلافت عمر که راویان احادیث پیامبر ﷺ همگی انسان‌های راستگو و عادل بودند و احادیث نیز مبتلی به تحریف نشده و احتیاج به سند نداشته‌اند، از نقل آن جلوگیری می‌شده؛ قطعا در زمان ما به دلیل طولانی شدن سند روایات و آمیخته شدن روایات با مطالب دروغ، منکر و غریب باید در نقل احادیث سختگیری شود.[۱]

حضرت استاد پس از نقل سخنان ذهبی و توجیه رفتار خلیفه دوم در منع نقل احادیث به مطالب ذهبی انتقاد کرده و فرمودند: ذهبی به دفاع از سیاست خلیفه دوم پرداخته و این مطالب را در دفاع از منع تدوین حدیث می‌گوید، ولی در اینجا چند سوال مطرح می‌شود که ذهبی و طرفداران منع تدوین حدیث باید به آنها پاسخ دهند.

**اولاً**: اگر طبق گفته شما صحابه و راویان حدیث در دولت عمر افرادی راستگو و عادل بوده‌اند خلیفه دوم با چه بهانه و توجیهی آنان را از نقل روایات پیامبر ﷺ منع کرده و مورد ضرب و جرح قرار داده است؟

---

۱. «قلت: هکذا هو کان عمر یقول: أقلّوا الحدیث عن رسول‌الله ﷺ و زجر غیر واحد من الصحابة عن بثّ الحدیث و هذا مذهبٌ لعمر و لغیره، فبالله علیك إذا کان الإکثار من الحدیث في دولة عمر کانوا یمنعون منه مع صدقهم و عدالتهم و عدم الأسانید، بل هو غض لم‌یشب، فما ظنك بالإکثار من روایة الغرائب و المناکیر في زماننا مع طول الأسانید و کثرة الوهم و الغلط». سیر أعلام النبلاء: ج ۲، ص ۶۰۲، شرح حال ابوهریره، ش ۱۲۶.

**ثانیاً**: تدوین و جمع‌آوری حدیث توسط علما و اندیشمندان اهل سنت در سال‌های بعد که مسلمانان از زمان حیات پیامبر ﷺ فاصله گرفته‌اند و بنا به گفته ذهبی مطالب دروغ، منکر و غریب وارد احادیث شده، چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ یا عمر و امثال او که از نقل و انتشار احادیث پیامبر ﷺ جلوگیری کرده‌اند مرتکب اشتباه شده‌اند و یا این که همه صحابه عادل نبوده و ادعای عدالت تمام صحابه توهمی بیش نیست. عمل و رفتار خلیفه دوم در ممانعت از نقل و انتشار احادیث نشان می‌دهد که عمر هیچ اعتقادی به عدالت صحابه نداشته و الا صحابه را از نقل احادیث پیامبر ﷺ منع نمی‌کرد و مورد ضرب و جرح قرار نمی‌داد.

حضرت استاد پس از مطرح کردن مطالب و سؤالاتشان در مورد منع تدوین حدیث نگاهی به مهمانشان انداختند و از او خواستند تا اگر نظر خاصی درباره مطالب مطرح شده و جوابی برای سؤالاتی که پرسیده شد، دارند، ارائه دهند ولی او مانند تمام لحظات گذشته فقط شنونده بود و هر لحظه بر بهت و حیرتش افزوده می‌شد و هیچ پاسخی برای سؤالات نداشت.

**روابط خلفا**

عالم اهل سنت برای این که بیش از این سکوت نکرده باشد از استاد اجازه خواست تا سؤالاتی را که در ذهن دارد مطرح کند و استاد نیز پذیرفتند.

من منتظر بودم تا ببینم چه سؤالی ذهن او را درگیر کرده، ولی وقتی سؤالات او را شنیدم مثل این بود که آب سردی روی من ریخته باشند. باز هم همان سؤالات تکراری که بارها توسط علمای شیعه پاسخ داده شده و با مراجعه به اینترنت و با یک جستجوی ساده می‌توان به جواب رسید، ولی ظاهرا اهل سنت هنوز همان سؤالات را تکرار می‌کنند و به خیال خود می‌خواهند علمای شیعه را با چالش مواجه کنند. سؤال این بود که چرا حضرت علی علیه‌السلام نام خلفا را بر فرزندان خود گذاشته؟ و چرا با ازدواج دخترشان ام‌کلثوم با خلیفه دوم موافقت کردند؟ هدف اهل سنت از مطرح کردن این سؤالات نشان دادن روابط خوب و صمیمانه بین خلفا و انکار ماجرای هجوم به خانه حضرت زهرا علیهاالسلام و آتش زدن خانه دخت نبی مکرم اسلام است.

حضرت استاد با شنیدن سؤالات عالم سنی لبخندی زدند و با این که بارها و در کتاب‌ها و جلسات مختلف به این شبهات پاسخ داده‌اند، اما باز هم با سعه صدر و حوصله به سؤالات ایشان جواب دادند و فرمودند: در میان فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام سه فرزند به نام‌های عمر، عثمان و ابوبکر ذکر شده است که به ترتیب در مورد تک تک آنها توضیح خواهم داد.

## علت نامگذاری عمر بن علی

حضرت استاد درباره علت نامگذاری یکی از فرزندان حضرت علی علیه‌السلام به نام «عمر» به چند نکته اشاره کرده و فرمودند:

**نکته اول:** «عمر» یکی از نام‌های رایج و متداول میان اعراب در صدر اسلام بوده و منحصر در عمر بن خطاب نبوده است که با مراجعه به کتاب‌های رجال و تراجم اهل سنت به این مطلب پی خواهیم برد. ابن‌حجر عسقلانی در کتاب «الاصابة في تمييز الصحابة» نام ۲۲ نفر از صحابه را که نام آنان «عمر» بوده، ذکر می‌کند.

**نکته دوم:** بر اساس مستندات و مدارک موجود در برخی منابع تاریخی اهل سنت، حضرت علی علیه‌السلام در نامگذاری این فرزند خود دخالتی نداشته و عمر بن خطاب با توجه به موقعیت و مقامی که در اختیار داشته در نامگذاری فرزند حضرت علی علیه‌السلام دخالت کرده و او را «عمر» نامیده است. طبق مطلبی که احمد بن یحیی بلاذری متوفای ۲۷۹ هجری نقل کرده، خلیفه دوم نام فرزند امیرالمؤمنین علیه‌السلام را «عمر» گذاشته است.[۱] و اگر به کتاب‌های تاریخ و سیره مراجعه کنید با موارد مختلفی از دخالت‌های خلیفه دوم مواجه خواهید شد که من چند مورد را برایتان ذکر می‌کنم.

**مورد اول:** احمد بن یحیی بلاذری درباره عبدالله بن قیس بن نقب می‌نویسد:

---

۱. «و كان عمر بن خطاب سمّى عمر بن علي بإسمه». أنساب الاشراف: ج ۲، ص ۱۹۲، ولده و تعدادهم و أسمائهم.

اسم قبلی عبدالله بن قیس بن نقب «خیاط» بود. عمر بن خطاب نام او را به «عبدالله» تغییر داد.[۱]

**مورد دوم**: ابن‌اثیر جزری شافعی متوفای ٦٣٠ هجری می‌نویسد:

عبدالرحمن بن حارث در دامان عمر بن خطاب بزرگ شد. اسم قبلی عبدالرحمن «ابراهیم» بود. عمر بن خطاب سعی داشت اسامی همه کسانی را که به اسم انبیا نامگذاری شده بودند، تغییر دهد. اسم او را نیز تغییر داده و نام «عبدالرحمن» را برایش انتخاب کرد.[۲]

**مورد سوم**: ابن‌سعد بصری متوفای ۲۳۰ هجری می‌نویسد:

اسم پدر مسروق «اجدع» بود. عمر بن خطاب اسم او را تغییر داد و نام «عبدالرحمن» را برای او برگزید.[۳]

**مورد چهارم**: ابن‌قتیبه دینوری می‌نویسد:

---

۱. «و من بني‌نقب: عبدالله بن قيس بن نقب و كان إسمه خياط، فسماه عمر بن الخطاب عبدالله». أنساب الاشراف: ج ١٣، ص ٣٣، نسب بني عمرو بن تيم.

۲. «و نشأ عبدالرحمن في حجر عمر و كان إسمه إبراهيم، فغيّر عمر إسمه لما غير أسماء من تسمى بالأنبياء و سماه عبدالرحمن». أسد الغابه في معرفة الصحابة: ج ٣، ص ٤٢٩، شرح حال عبدالرحمن بن حارث، ش ٣٢٨٣.

۳. «كان إسم أبي مسروق الأجدع، فسماه عمر عبدالرحمن». الطبقات الكبرى: ج ٦، ص ٧٦، شرح حال مسروق بن الاجدع.

هنگامی که هرمزان اسلام آورد عمر بن خطاب اسم او را تغییر داد و نام «عرفطه» را برای او انتخاب کرد.[۱]

**مورد پنجم**: متقی هندی می‌نویسد:

خلیفه دوم نام «طحیل بن رباح» برادر «بلال بن رباح» را به «خالد بن رباح» تغییر داد.[۲]

**مورد ششم**: ابن‌سعد بصری و ابن‌حجر عسقلانی می‌نویسند:

نام قبلی «کثیر بن صلت» «قلیل بن صلت» بود. عمر بن خطاب نام او را تغییر داده و به جای «قلیل» او را «کثیر» نامید.[۳]

حضرت استاد خطاب با عالم سنی فرمودند: با توجه به مطالب ذکر شده و با در نظر گرفتن این مطلب که حضرت علی علیه السلام در نامگذاری فرزندش به نام «عمر» دخالتی نداشته و این نام از سوی خلیفه و حاکم وقت انتخاب شده، آیا باز هم می‌توان از این نامگذاری برای اثبات روابط صمیمانه میان حضرت علی علیه السلام و عمر بن خطاب استفاده کرد؟

---

۱. «لما أسلم الهرمزان سماه عمر بن الخطاب عرفطة». المعارف: ص ۴۲۱، نوادر في المعارف.

۲. «فقال: من أنت؟ قال: أنا طحیل بن رباح. قال: بل أنت خالد بن رباح». کنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال: ج ۹، ص ۵۷۳، ح ۲۷۴۷۹.

۳. «کان إسم کثیر بن الصلت قلیلاً، فسماه عمر کثیراً». الإصابة في تمییز الصحابة: ج ۵، ص۴۷۲، شرح حال کثیر بن صلت، ش ۷۴۹۴ و الطبقات الکبری: ج ۵، ص ۱۴، شرح حال کثیر بن صلت.

شاید بپرسید: چرا حضرت علی‌علیه‌السلام با این کار خلیفه مقابله نکرده‌اند؟

در پاسخ به این سؤال نیز باید گفت: رفتارشناسی خلیفه دوم نشان می‌دهد که عمر بن خطاب فردی خشن و تندخو بود و صحابه از مخالفت با اعمال و رفتار او ابا داشته‌اند. صدور فرمان ترور و کشتن سعد بن عباده به دلیل بیعت نکردن با ابوبکر، زدن خواهر و داماد خود، زدن اقوام خالد بن ولید، زدن جارود عامری رئیس قبیله ربیعه، زدن ابی بن کعب بزرگ انصار و آتش زدن قصر سعد بن ابی‌وقاص یکی از عشره مبشره به زعم اهل سنت، نمونه‌هایی از برخورد و رفتار خشن و تند عمر بن خطاب با صحابه است که در منابع تاریخ و سیره شما اهل سنت نقل شده است.[۱]

رفتار خشن و تند عمر بن خطاب با صحابه و عموم مسلمانان آنقدر مشهور و معروف است که در تاریخ چنین معروف شده است که «شلاق عمر بن خطاب از شمشیر حجاج بن یوسف ثقفی خطرناکتر و ترسناکتر بود».[۲]

---

۱. أنساب الاشراف: ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۷۲، أمر السقیفة؛ العقد الفرید: ج ٤، ص ۲٦۰، الذین تخلفوا عن بیعة أبی‌بکر؛ الطبقات الکبری: ج ۳، ص ۲٦۷، اسلام عمر؛ المصنف: ج۳، ص ۵۵۷، کتاب الجنائز، باب الصبر و البکاء، ح ٦٦۸۱؛ تاریخ المدینة المنورة: ج ۲، ص ٦۹۰، أخبار عمر بن خطاب، هیبة عمر و المصنف في الأحادیث و الآثار: ج ٦، ص۲۱۳، کتاب الأدب، باب ۱۵۳، ح ۳.

۲. «درة عمر أهیب من سیف الحجاج». «کانت درته أهیب من سیوف الملوك». الطبقات الکبری: ج ۳، ص ۲۸۲، ذکر إستخلاف عمر و أنساب الأشراف: ج ۱۰، ص ۳۲۲، الإدارة زمن عمر.

علاوه بر رفتار خشن و اخلاق تند خلیفه، شاید مصالح دیگری نیز وجود داشته که حضرت علی علیه‌السلام به خاطر رعایت آن مصالح با رفتار خلیفه دوم مخالفت نکرده و شاید آن حضرت مخالفت کرده‌اند ولی تاریخ، آن را ثبت نکرده و یا این که ما بی‌اطلاع هستیم.

**نکته سوم**: احتمال دارد نام فرزند حضرت علی علیه‌السلام، «عمرو» باشد نه «عمر».

## علت نامگذاری عثمان بن علی

حضرت استاد درباره علت نامگذاری عثمان بن علی فرمودند: یکی دیگر از فرزندان حضرت علی علیه‌السلام که نامش با نام یکی از خلفا مشابهت دارد، عثمان بن علی می‌باشد. درباره همنامی این فرزند حضرت علی علیه‌السلام با نام خلیفه سوم نیز چند نکته را خدمتتان عرض می‌کنم.

**نکته اول**: با مراجعه به کتاب‌های تراجم و رجال و انساب مشاهده خواهیم کرد که «عثمان» نیز یکی از نام‌های متداول و رایج میان اعراب است. ابن‌حجر عسقلانی در کتاب معروف خود «الإصابة في تمييز الصحابة» که درباره صحابه و شرح حال آنان نوشته، ۲۶ نفر از صحابه را که «عثمان» نام داشته‌اند، ذکر کرده است.

**نکته دوم**: مستندات و مدارک معتبر تاریخی نشان می‌دهد که حضرت علی علیه‌السلام فرزندشان را به نام «عثمان بن مظعون» صحابی معروف و مشهور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نامیده‌اند و هیچ ارتباطی میان نامگذاری این فرزند حضرت علی علیه‌السلام به نام «عثمان» با خلیفه سوم یعنی «عثمان

بن‌عفان» وجود ندارد. طبق مطلبی که ابوالفرج اصفهانی نقل کرده حضرت علی علیه‌السلام فرزندشان را به نام «عثمان بن مظعون» عثمان نامیده‌اند.[۱]

ابوالحسن محمد بن ابی‌جعفر عبیدلی درباره مجاهدان جنگ بدر می‌نویسد:

> یکی از کسانی که در جنگ بدر حضور داشت، عثمان بن مظعون بود که حضرت علی علیه‌السلام فرزندش را به خاطر نام او، عثمان گذاشت.[۲]

## علت نامگذاری ابوبکر بن علی

حضرت استاد عالم سنی را مخاطب قرار داده و فرمودند: درباره علت نامگذاری ابوبکر بن علی نیز نظر شما را به چند نکته جلب می‌کنم.

**نکته اول:** ابوبکر کنیه فرزند حضرت علی علیه‌السلام می‌باشد و در نام ایشان میان مورخین اختلاف است. برخی نام او را «عبدالله» و عده‌ای «محمد» معرفی کرده و در برخی منابع «عبدالرحمن» معرفی شده است.

---

۱. «إنما سمیته باسم أخي عثمان بن مظعون». مقاتل الطالبیین: ص ۵۵، عثمان بن علي.

۲. «منهم عثمان بن مظعون الذي سمی أمیرالمومنین علي بن أبي‌طالب علیه‌السلام إبنه بإسمه». تهذیب الأنساب و نهایة الأعقاب:ص ۲۷، باب جمهرة نسب النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله و من یلقاه من قریش و غیرهم بغیر إطراح من انتسب في غیر قومه.

عده‌ای نیز همچون ابوالفرج اصفهانی از نام ایشان اظهار بی‌اطلاعی کرده و نامی را برای ایشان ذکر نکرده‌اند.[۱]

**نکته دوم:** بر اساس رسومات و عادات اعراب، کنیه‌ها به مناسبت‌های مختلف و از طرف افراد دیگری غیر از پدر و مادر نیز انتخاب می‌شدند.

**نکته سوم:** کنیه «ابوبکر» یکی از کنیه‌های معروف و مشهور میان اعراب است و در صدر اسلام نیز افراد دیگری با این کنیه وجود داشته‌اند و هیچ مستند و دلیلی نداریم که حضرت علی علیه السلام به خاطر کنیه خلیفه اول، این کنیه را برای فرزندشان انتخاب کرده باشند.

**نکته چهارم:** ابوبکر کنیه خلیفه اول است و نام او عبدالله است. اگر حضرت علی علیه السلام قصد داشتند روابط صمیمانه خود با خلیفه اول را به دیگران نشان دهند، باید نام فرزندش را عبدالله می‌گذاشتند نه ابوبکر.

حضرت استاد پس از ذکر نکات فوق فرمودند: ما معتقدیم حتی بدون در نظر گرفتن مستندات و مدارکی که از وجود روابط سرد میان حضرت علی علیه السلام و ابوبکر حکایت می‌کند، این تشابه اسمی نیز هیچ دلیلی بر وجود روابط صمیمانه و دوستانه میان حضرت علی علیه السلام و ابوبکر نیست.

---

۱. مقاتل الطالبیین: ص ٥٦، أبوبکر بن علي بن أبي‌طالب علیه السلام.

اگر همنامی فرزندان حضرت علی علیه السلام با اسامی خلفا، نشان از وجود روابط صمیمانه و خوب دارد! چرا این رابطه یک طرفه است؟ و چرا خلفا اسامی فرزندانشان را «علی» «حسن» و «حسین» نگذاشته‌اند؟

در میان اسامی اصحاب و یاران ائمه علیهم السلام اسم‌هایی همچون یزید، معاویه، عبدالملک، عمرو و ... وجود داشته است، آیا اسامی این افراد به خاطر علاقه به یزید بن معاویه، معاویه بن ابی‌سفیان، عمرو بن عاص و سایر خلفای اموی و مروانی انتخاب شده است؟

**نکته پنجم:** مطلب دیگری که در پاسخ به این شبهه نباید مورد غفلت واقع شود این است که تنفر و نفرت از افراد معمولا در اثر عملکرها و به تدریج و به مرور زمان به اسامی آنان سرایت می‌کند و احتمال دارد در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هنوز چنین نفرتی به وجود نیامده بود.

**چرا حضرت علی علیه السلام دخترشان ام کلثوم را به عمر دادند؟**

حضرت استاد پس از پاسخ دادن به سؤال و شبهه اول سراغ سؤال دوم و ماجرای ازدواج خلیفه دوم با ام‌کلثوم رفته و فرمودند:

ماجرای ازدواج ام‌کلثوم با عمر یکی از دروغ‌های بزرگ تاریخ در راستای موجه جلوه دادن شخصیت خلیفه دوم و اثبات روابط صمیمانه میان اهل بیت علیهم السلام و خلفا می‌باشد. در مورد این سؤال و شبهه نیز چند نکته را خدمتتان عرض می‌کنم.

**نکته اول:** اگر چنین مطلبی صحت دارد چرا تفصیلی از این ماجرا در صحیح بخاری و صحیح مسلم ذکر نشده است؟

**نکته دوم:** شیخ مفید در دو رساله جداگانه به نام‌های «المسائل العکبریة» و«المسائل السرویة» و عده‌ای دیگر از علما وقوع چنین ازدواجی را منکر شده‌اند.

**نکته سوم:** بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی همچون جلال‌الدین سیوطی، رضی‌الدین حلی، فضل بن روزبهان، صالحی شامی، شهاب الدین قلیوبی، علامه مقرم، شیخ محمد خضری و علامه باقر شریف قرشی معتقدند حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما السلام دختری به نام ام‌کلثوم ندارند و هر جا در شمار فرزندان حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما السلام از ام‌کلثوم نام برده شده، حضرت زینب مراد است.

**نکته چهارم:** محی‌الدین نووی و آیت‌الله مرعشی نجفی دو تن از بزرگترین عالمان جهان اسلام معتقدند عمر بن خطاب با ام‌کلثوم دختر ابوبکر ازدواج کرده است نه دختر حضرت علی علیه السلام .

محی‌الدین نووی مهمترین شارح صحیح مسلم در این باره می‌نویسد:

> ابوبکر هنگام مرگ به دخترش عایشه گفت: پس از مرگ من مراقب دو برادر و دو خواهرت باش. عایشه با تعجب گفت: دو برادرم را می‌شناسم اما یک خواهر بیشتر ندارم! منظورت از خواهر دوم کیست؟ ابوبکر گفت: گمان می‌کنم طفلی که در رحم همسرم حبیبة بنت خارجه است نیز دختر است.

نووی در ادامه همین ماجرا می‌نویسد:

طفلی که در رحم حبیبة بنت خارجة بود دختر بود و نامش را ام‌کلثوم گذاشتند. عمر بن خطاب با همین ام‌کلثوم ازدواج کرده است.[1]

حضرت آیة الله مرعشی نجفی نیز می‌فرمایند:

اسماء بنت عمیس همراه همسرش جعفر طیار به حبشه مهاجرت کرده و پس از بازگشت از حبشه به مدینه منوره هجرت کردند. اسماء پس از شهادت همسرش جعفر طیار با ابوبکر ازدواج کرد و چند فرزند به دنیا آورد. یکی از فرزندان او و از ابوبکر ام‌کلثوم است. پس از مرگ ابوبکر حضرت علی علیه‌السلام با اسماء بنت عمیس ازدواج کرد و دخترش ام‌کلثوم نیز به خانه حضرت علی علیه‌السلام آمده و به عنوان ربیبه آن حضرت در خانه ایشان بزرگ شده است. حضرت علی علیه‌السلام ام‌کلثوم و محمد فرزندان ابوبکر را به عنوان فرزند می‌خواند و عمر بن خطاب با همین ام‌کلثوم ازدواج کرده است. تشابه اسمی ام‌کلثوم دختر ابوبکر با حضرت زینب علیهاالسلام که کنیه‌اش ام‌کلثوم است و خطاب حضرت

---

۱. «و هاتان الأختان هما أسماء بنت أبي‌بكر و أم‌كلثوم و هي التي كانت حملاً و قد تقدم هناك إيضاح القصة و أم‌كلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطاب». تهذيب الأسماء و اللغات: ج ۲، ص ٦٣٠، ش ١٢٢٤.

علیؑ به عنوان فرزند باعث اشتباه بسیاری از مورخین و محدثین شده است.[۱]

**نکته پنجم:** تناقض‌های فراوان و متعددی در این ماجرا وجود دارد که شیخ مفید به چند مورد اشاره کرده و می‌نویسد:

گاهی می‌گویند خود امیرالمؤمنینؑ عقد ام‌کلثوم را به عهده گرفت و گاهی گفته می‌شود این امر به عباس واگذار شد. برخی روایات می‌گوید: امیرالمؤمنینؑ پس از تهدید شدن بنی‌هاشم از سوی عمر، موافقت کرد و طبق برخی روایات، امیرالمؤمنینؑ از روی اختیار و بدون تهدید پذیرفته است. برخی راویان می‌گویند: عمر بن خطاب از ام‌کلثوم صاحب فرزندی به نام زید شد و برخی می‌گویند: عمر بن خطاب قبل از دخول و نزدیکی با ام‌کلثوم از دنیا رفت. برخی می‌گویند: زید بن عمر بن خطاب بدون این که فرزند داشته باشد کشته شد و برخی می‌گویند: زید بن عمر دارای فرزند بود. برخی می‌گویند: زید و مادرش ام‌کلثوم

---

۱. «أسماء بنت عمیس ... هاجرت مع زوجها إلی الحبشة ثم إلی المدینة المنورة، تزوجها بعد جعفر أبوبكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم‌كلثوم وهي التي رباها أمیرالمؤمنین و تزوجها الثاني، فكانت ربیبتهؑ و بمنزلة إحدی بناته و كانؑ یخاطب محمد بإبني و أم‌كلثوم هذه بنتي، فمن ثم سری الوهم إلی عدة من المحدثین و المؤرخین، فكم لهذه الشبهة من نظیر و منشأ الأكثر الإشتراك في الاسم أو الوصف، ثم بعد موت أبي‌بكر تزوجها عليؑ». شرح إحقاق الحق و إزهاق الباطل: ج ۳، ص ۳۱۵، مدارك شأن نزول قوله تعالی: و صالح المؤمنین.

همزمان از دنیا رفتند و برخی می‌گویند: ام‌کلثوم سالها بعد از زید از دنیا رفت. برخی می‌گویند: عمر بن خطاب چهل هزار درهم به عنوان مهریه برای ام‌کلثوم قرار داد و برخی می‌گویند: چهار هزار درهم و برخی می‌گویند: پانصد درهم.[1]

یعقوبی مهریه ام‌کلثوم را ده هزار دینار، شیخ عبدالحی مهریه را چهل هزار دینار و بسیاری از عالمان اهل سنت چهل هزار درهم ذکر کرده‌اند. این در حالی است که خود عمر بن خطاب از مهریه‌های سنگین منع می‌کرد.[2]

برخی همچون ابن‌سعد بصری و بلاذری و ابن‌حزم می‌گویند:

ام‌کلثوم ابتدا در سال ۱۷ هجری با عمر بن خطاب ازدواج کرد. پس از مرگ عمر با عون بن جعفر بن ابی‌طالب ازدواج کرد و بعد از کشته شدن عون با محمد بن جعفر بن ابی‌طالب ازدواج کرد و بعد از محمد با عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب ازدواج کرد.[3]

---

۱. المسائل السروية: ص ۳۹۰.
۲. «لاتغالوا صداق النساء ...»، «ما أكثاركم في صداق النساء». سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ٦٠٧، كتاب النكاح، باب صداق النساء، ح ۱۸۸۷ و جامع الأحاديث: ج ١٤، ص ۲۷۱، ح ۳۳۱۸.
۳. الطبقات الكبرى: ج ۸، ص ٤٦٣، تسمية النساء اللواتي لم‌يروين من رسول‌الله ﷺ، أم‌كلثوم بنت علي عليه‌السلام؛ أنساب الأشراف: ج ۲، ص ٤١٢، ولد علي بن أبي‌طالب عليه‌السلام و جمهرة أنساب العرب: ص ۳۸، هؤلاء ولد أمير‌المؤمنين علي بن أبي‌طالب عليه‌السلام.

این مطلب به هیچ وجه درست به نظر نمی‌رسد؛ چون عبدالله بن جعفر در زمان حیات امیرالمؤمنین علیه‌السلام با حضرت زینب علیهاالسلام ازدواج کرده و حضرت زینب علیهاالسلام تا آخر عمر شریفشان یعنی تا سال ٦٣ هجری همسر عبدالله بن جعفر است و عبدالله بن جعفر نمی‌تواند همزمان با دو خواهر (زینب و ام‌کلثوم) ازدواج کرده باشد. از طرف دیگر مورخین معتقدند عون بن جعفر و محمد بن جعفر در زمان خود عمر بن خطاب در سال ١٦یا ١٧هجری در جنگ شوشتر کشته شده‌اند.[1] چگونه پس از مرگ عمر در سال ٢٣ هجری زنده شده و با ام‌کلثوم ازدواج کرده‌اند؟

برخی معتقدند عبدالله بن جعفر پس از وفات حضرت زینب علیهاالسلام با ام‌کلثوم ازدواج کرده است. این مطلب نیز درست نیست؛ زیرا مدعیان ازدواج عمر بن خطاب با ام‌کلثوم معتقدند ام‌کلثوم در زمان حیات امام حسن علیه‌السلام و قبل از سال ٥٠ هجری از دنیا رفته و امام حسن علیه‌السلام در نماز او حاضر بوده؛ در حالی که حضرت زینب علیهاالسلام در سال ٦١ هجری در کربلا حضور داشته است. لابد ام‌کلثوم پس از سالها دوباره زنده شده و عبدالله بن جعفر با او ازدواج کرده است!

برخی معتقدند هنگامی که ام‌کلثوم از دنیا رفت عبدالله بن عمر نماز میت را خواند و برخی معتقدند سعید بن عاص که امیر مدینه بود، نماز میت را خوانده است.

---

١. الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣، ص ٣١٥، شرح حال عون بن جعفر، ش ٢٠٧٣.

**نکته ششم**: رفتارهای خلاف شرع و ناشایست موجود در ماجرا دلیل دیگری بر دروغ بودن آن است.

ابن‌عبدالبر و ابن‌جوزی می‌نویسند:

عمر بن خطاب نزد حضرت علی علیه السلام آمد و ام‌کلثوم را از آن حضرت خواستگاری کرد. حضرت فرمودند: ام‌کلثوم هنوز کوچک است و به سن ازدواج نرسیده است. عمر بر خواسته خود اصرار کرد و گفت: گمان نمی‌کنم کسی بهتر از من پیدا شود. حضرت علی علیه السلام فرمودند: ام‌کلثوم را نزد تو می‌فرستم او را ببین اگر پسندیدی او را به ازدواج تو درمی‌آورم. پس از رفتن عمر، حضرت علی علیه السلام پارچه‌ای را به ام‌کلثوم داد و فرمود: نزد عمر برو و بگو: این همان پارچه‌ای است که گفتم مال توست. ام‌کلثوم بی‌خبر از ماجرا پارچه را گرفت و نزد عمر رفت و جمله‌ای را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بودند، به عمر گفت. عمر پارچه را گرفت و بدون این که به پارچه نگاه کند با خیره شدن به ام‌کلثوم به او گفت: به پدرت بگو: پسندیدم و راضی هستم. عمر پس از گفتن این جملات، لباس را از روی ساق پای ام‌کلثوم کنار زد و دستش را روی ساق پای ایشان گذاشت. ام‌کلثوم ناراحت شد و به عمر اعتراض کرد و گفت: اگر خلیفه نبودی بینی تو را می‌شکستم. ام‌کلثوم از خانه عمر خارج شده و نزد پدرش برگشت و ماجرا را به امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاع داد و گفت: مرا نزد مرد سالخورده و

بداخلاق و بدرفتاری فرستادی. امیرالمؤمنین علیه السلام به ام‌کلثوم فرمودند: او شوهر توست.[۱]

سبط بن جوزی پس از نقل ماجرای خواستگاری عمر از ام‌کلثوم و دست گذاشتن عمر روی ساق پای ایشان، می‌نویسد:

به خدا قسم این مطلب بسیار زشت است! ام‌کلثوم حتی اگر کنیز بود عمر بن خطاب چنین کاری با او نمی‌کرد! همه فقها اتفاق نظر دارند که مردان حق مس و لمس کردن زنان اجنبی و نامحرم را ندارند، چگونه چنین عمل زشتی به عمر نسبت داده می‌شود؟[۲]

**نکته هفتم**: بنا به گفته علمای اهل سنت ام‌کلثوم قبل از این که به سن بلوغ برسد با عمر بن خطاب ازدواج کرده است.[۳]

تصور ازدواج دختری در این سن و سال با عمر بن خطاب که حدود ۵۵ سال سن داشته و سالخورده است، معقول و عقلائی نیست؛ خصوصا این که برخی معتقدند ام‌کلثوم هنگام مرگ عمر بن خطاب،

---

۱. الاستیعاب في معرفة الأصحاب: ج ٤، ص ٥٠٩، شرح حال أم‌کلثوم بنت علي علیه السلام، ش ٣٦٣٨ و المنتظم في تواریخ الملوك و الأمم: ج ٣، ص ١٤٨، حوادث سال ١٧هجری.

۲. تذکرة الخواص: ج ٢، ص ٣٧٠، الباب الحادي عشر، ترجمة خدیجة الکبری و فاطمة الزهراء علیهما السلام، ترجمة فاطمة الزهراء، ذکر أولادها.

۳. «تزوج عمر بن الخطاب أم‌کلثوم بنت علي و هي جاریة تلعب مع الجواري». «و هي جاریة لم تبلغ». الطبقات الکبری: ج ٨، ص ٤٦٣، شرح حال ام‌کلثوم و المصنف: ج ٦، ص ١٦٤، کتاب النکاح، باب نکاح الصغیرین، ح ١٠٣٥٤.

سه فرزند به نام‌های زید، رقیه وفاطمه از عمر داشت. دختری که به سن بلوغ نرسیده و زیر ۹ سال سن دارد در سال ۱۷یا ۱۸هجری با عمر ازدواج کرده و تا سال ۲۳ هجری که عمر کشته می‌شود سه فرزند برای عمر به دنیا آورده است !!!

**نکته هشتم**: حتی اگر بپذیریم که حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما السلام دختری به نام ام‌کلثوم داشته و عمر بن خطاب با او ازدواج کرده باشد، هیچ تلازمی با روابط دوستانه و صمیمانه ندارد، زیرا:

رسول خدا نیز سه تن از دخترانش به نام‌های «زینب»، «ام‌کلثوم» و «رقیه» را به سه نفر از کفار و مشرکین به نام‌های «ابوالعاص بن ربیع»، «عتبة بن ابی‌لهب» و «عتیبة بن ابی‌لهب» داده است.[1]

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کفار و مشرکین روابط صمیمانه و دوستانه داشته است؟

حضرت لوط علیه السلام نیز به مشرکان و کفار که همجنس‌باز بودند پیشنهاد داد با دختران او ازدواج کنند ولی لواط نکنند.[2]

آیا حضرت لوط علیه السلام با کفار و مشرکان همجنس‌باز رابطه صمیمانه و دوستانه داشته است؟

---

۱. الاستیعاب في معرفة الأصحاب: ج ٤، ص ٣٩٩، شرح حال رقیة بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم، ش ٣٣٧٧ و ص ٥٠٧، شرح حال أم‌کلثوم بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم، ش ٣٦٣٥.

۲. ﴿قَالَ يَـٰقَوۡمِ هَـٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡ﴾. سوره هود (١١)، آیه ٧٨.

بر اساس برخی روایات موجود، این ازدواج بر فرض صحت با زور و تهدید عمر بن خطاب و حکومت صورت گرفته و چنین ازدواجی به هیچ وجه نمی‌تواند دلیلی برای وجود روابط صمیمانه تلقی شود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

هنگامی که عمر از ام‌کلثوم خواستگاری کرد حضرت علی علیه‌السلام کوچکی و کم سن و سال بودن ام‌کلثوم را بهانه کرد و با این ازدواج مخالفت کرد. عمر نزد عباس عموی پیامبر رفت و ایشان را تهدید کرد و گفت: اگر علی موافقت نکند چاه زمزم را پر خواهم کرد و هر چیزی که به نوعی از افتخارات شما بنی‌هاشم باشد را خراب خواهم نمود و دو شاهد [دروغین] برای سارق بودن علی می آورم و دستش را به عنوان حد سرقت قطع خواهم کرد. عباس عموی پیامبر نزد حضرت علی علیه‌السلام آمد و ماجرا را گزارش داد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز قضیه را به خود عباس واگذار کرد.[1]

**نکته دهم**: با توجه به مستندات فراوان و قطعی حمله به خانه فاطمه زهرا علیهاالسلام و زدن ایشان، چرا جریان حمله به خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام قرینه و شاهد و یا دلیلی برای دروغ بودن ازدواج عمر با دختر حضرت علی و فاطمه زهرا علیهماالسلام نباشد؟

بیش از یک ساعت از زمان شروع جلسه گذشته بود و عالم سنی به شدت تحت تأثیر بیانات و مستندات و روشنگری‌های حضرت استاد

---

۱. الکافي: ج ۵، ص ۳۴٦، کتاب النکاح، باب تزویج أم‌کلثوم، ح ۲.

قرار گرفته بود، زیرا واقعیاتی که در این جلسه با آن روبرو شده و برایش تبیین گردیده بود با آنچه از قبل درباره مکتب اهل بیت علیهم‌السلام شنیده بود کاملا مغایر و در تضاد کامل بود و از این که بخشی از حقایق و واقعیت‌های انکار شده و کتمان شده مربوط به مذهبش را از زبان یک عالم شیعی می‌شنید کاملا دگرگون به نظر می‌رسید و برایش قابل هضم نبود و پاسخی برای آن نداشت. او در پایان به مظلومیت، سیاه نمایی‌ها، دشمنی‌ها، تبلیغات دروغ و نسبت دادن مطالب خلاف واقع به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام اذعان داشته و نسبت به توفیق پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام اظهار امیدواری کرد. حضرت استاد نیز از راه یافتن ایشان به حقیقت اظهار خوشحالی و مسرت نموده و برای او در ادامه مسیر و تبلیغ دین اسلام دعا کردند و از او خواستند تا گرایش به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را علنی نکند تا بتواند به صورت غیر مستقیم به تلاش‌های خود در زدودن کینه‌ها، دشمنی‌ها و جهالت‌ها در مسیر معرفی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام ادامه داده و زمینه پذیرش ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را در دلهای مسلمانان مستضعف آماده نماید. این مهمان کشور آلبانی در پایان جلسه با چهره‌ای باز و خوشحال با استاد خداحافظی و جلسه را ترک کرد. الحمد لله رب العالمین.

نجم الدین طبسی

مؤسسه ولاء صدیقه کبری علیهاالسلام

۱۵ جمادی الاولی ۱٤٤۲ قمری

## کتابنامه


۱. قرآن کریم
۲. الأخبار الموفقیات، زبیر بن بکار، متوفای ۲۵۶ هجری قمری، عالم الکتب، چاپ دوم، ۱۴۱۶ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۳. الاستیعاب في معرفة الأصحاب، ابن‌عبدالبر، یوسف بن عبدالله، متوفای ۴۶۳ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، محقق: شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود، چاپ اول، ۱۴۱۵ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۴. أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ابن‌أثیر، علی بن محمد، متوفای ۶۳۰ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱۴۲۹ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۵. الإصابة في تمییز الصحابة، ابن‌حجر عسقلانی، أحمد بن علی، متوفای ۸۵۲ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، چاپ چهارم، ۲۰۱۰ میلادی، بیروت، لبنان.
۶. الأغاني، أبوالفرج اصفهانی، علی بن حسین بن محمد، متوفای ۳۵۶ هجری قمری، دارالفکر، بیروت، لبنان.

۷. الإمامة و السیاسة، ابن‌قتیبة دینوری، متوفای ۲۷٦ هجری قمری، منشورات الشریف الرضي، ۱۳۸۸ هجری قمری، قم، ایران.
۸. أنساب الأشراف، بلاذری، أحمد بن یحیی، متوفای ۲۷۹ هجری قمری، دارالفکر، محقق: دکتر سهیل زکار و دکتر ریاض زرکلی، چاپ اول، ۱٤۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۹. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ذهبی، محمد بن أحمد، متوفای ۷٤۸ هجری قمری، دار الکتب العربي، محقق: دکتر عمر عبدالسلام تدمري، بیروت، لبنان.
۱۰. تاریخ الأمم و الملوك معروف به تاریخ طبری، طبری، محمد بن جریر، متوفای ۳۱۰ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱٤۰۸ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۱۱. تاریخ المدینة المنورة، ابن‌شبه، عمر بن شبه نمیری، متوفای ۲٦۲ هجری، دارالفکر، محقق: فهیم محمد شلتوت، ۱٤۱۰ هجری، بیروت، لبنان.
۱۲. تاریخ الیعقوبي، أحمد بن أبي‌یعقوب، متوفای ۲۸٤ هجری قمری، دار صادر، بی تا، بیروت، لبنان.
۱۳. تاریخ بغداد أو مدینة السلام، خطیب بغدادی، احمد بن علی، متوفای ٤٦۳ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.
۱٤. تجرید أسماء الصحابة، ذهبی، محمد بن أحمد، متوفای ۷٤۸ هجری، دارالمعرفة، بی تا، بیروت، لبنان.
۱۵. تذکرة الخواص من الأمة بذکر خصائص الائمة علیهم‌السلام، سبط بن‌جوزی، متوفای ۷۲٦ هجری قمری، محقق: حسین تقی‌زاده،

مرکز الطباعة والنشر للمجمع العالمي لأهل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ١٤١٤ هجری قمری، قم، ایران.

١٦. تطهیر الجنان و اللسان، ابن‌حجر هیثمی، متوفای ٩٧٤ هجری قمری، ذیل الصواعق المحرقة.

١٧. تهذیب الأنساب و نهایة الأعقاب، عبیدلی، محمد بن أبي‌جعفر، متوفای ٤٣٥ هجری قمری، محقق: محمدکاظم محمودی، چاپخانه بهمن، چاپ اول، ١٤١٣ هجری قمری، قم، ایران.

١٨. تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، محی‌الدین بن شرف، متوفای ٦٧٦ هجری قمری، محقق: علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، دار النفائس، چاپ دوم، ١٤٣٠ هجری قمری، بیروت، لبنان.

١٩. الثقات، ابن‌حبان، محمد بن حبان، متوفای ٣٥٤ هجری قمری، دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول، ١٣٩٣ هجری قمری، حیدرآباد، هند.

٢٠. جامع الأحادیث، سیوطی، عبدالرحمن بن أبي‌بکر، متوفای ٩١١ هجری قمری، دار الفکر، چاپ اول، ١٤٢٤ هجری قمری، بیروت، لبنان.

٢١. جمهرة أنساب العرب، ابن‌حزم اندلسی، علی بن احمد بن سعید، متوفای ٤٥٦ هجری قمری، محقق: عبدالسلام محمد هارون، دار المعارف، چاپ ششم، قاهره، مصر.

٢٢. الدر المنثور في التفسیر بالمأثور، سیوطی، عبدالرحمن بن أبي‌بکر، متوفای ٩١١ هجری قمری، ناشر: محمد امین دمج، بیروت، لبنان.

۲۳. ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، زمخشری، محمود بن عمر، متوفای ۵۳۸ هجری قمری، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، محقق: عبدالامیر مهنا، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۲۴. رجال صحیح البخاري، کلاباذی، أحمد بن محمد، متوفای ۳۹۸ هجری قمری، دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۴۰۷ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۲۵. سلسلة الأحادیث الصحیحة، ألبانی، محمد ناصرالدین، متوفای ۱۹۹۹ میلادی، مکتبة المعارف للنشر و التوزیع، ۱۴۱۵ هجری قمری، ریاض، عربستان.
۲۶. سلسله مؤلفات شیخ مفید (المسائل السرویة)، شیخ مفید، محمد بن نعمان، متوفای ۴۱۳ هجری قمری، دار المفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۲۷. سنن ابن‌ماجه، محمد بن یزید قزوینی، متوفای ۲۷۳ هجری قمری، دار ابن الجوزي، چاپ اول، ۱۴۳۲ هجری قمری، قاهره، مصر.
۲۸. سیر أعلام النبلاء، ذهبی، محمد بن أحمد، متوفای ۷۴۸ هجری، موسسة الرسالة، محقق: شعیب الأرنووط و محمد نعیم العرقوسی، چاپ یازدهم، ۱۴۱۷ هجری، بیروت، لبنان.
۲۹. شرح إحقاق الحق و إزهاق الباطل، تستری، نورالله، متوفای ۱۰۱۹ هجری قمری، مکتبة آیت الله مرعشی نجفی، بی تا، قم، ایران.
۳۰. شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، متوفای ۶۵۶ هجری قمری، دار إحیاء الکتب العربیة، محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هجری قمری.

۳۱. الصارم المسلول، ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، متوفای ٦٦١ هجری قمری، محقق: علی بن محمد العمران، دار عالم الفوائد، چاپ دوم، ١٤٣٢ هجری، مکه، عربستان.

۳۲. صحیح البخاري، محمد بن اسماعیل، متوفای ٢٥٦ هجری قمری، دار الآفاق العربیة، محقق: محمد محمد تامر، چاپ دوم، ١٤٣٠ هجری قمری، قاهره، مصر.

۳۳. الصواعق المحرقة في الرد علی أهل البدع و الزندقة، ابن‌حجر هیثمی، متوفای ٩٤٧ هجری قمری، محقق: عبدالوهاب عبداللطیف، مکتبة القاهرة، قاهرة، مصر.

۳٤. الصواعق المحرقة في الرد علی أهل البدع و الزندقة، ابن‌حجر هیثمی، متوفای ٩٤٧ هجری قمری، المکتبة العصریة، ١٤٢٨ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۳٥. طبقات الحفاظ، سیوطی، عبدالرحمن بن أبي‌بکر، متوفای ٩١١ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤٠٣ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۳٦. طبقات الحنابلة، محمد بن ابی‌یعلی، متوفای ٥٢٦ هجری قمری، دار المعرفة، بیروت، لبنان.

۳۷. طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، عبدالوهاب بن علی، متوفای ٧٧١ هجری قمری، دار إحیاء الکتب العربیة، محقق: محمود محمد الطناحي و عبدالفتاح محمد، بیروت، لبنان.

۳۸. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، متوفای ٢٣٠ هجری قمری، دار صادر، بی تا، بیروت، لبنان.

۳۹. العقد الفرید، ابن‌عبدربه اندلسی، احمد بن محمد، متوفای ۳۲۸ هجری، دار الكتاب العربي، چاپ سوم، ۱۳۸٤ هجری، بیروت، لبنان.
٤۰. عمدة القاري شرح صحيح البخاري، بدرالدین عینی، محمود بن احمد، متوفای ۸۵۵ هجری قمری، دار إحياء التراث العربي، بیروت، لبنان.
٤۱. الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، امینی، عبدالحسین، مرکز الغدير للدراسات الاسلامية، چاپ اول، ۱٤۱٦ هجری قمری، قم، ایران.
٤۲. فتح الباري بشرح صحيح البخاري، ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی، متوفای ۸۵۲ هجری قمری، دار الريان للتراث، چاپ اول ۱٤۰۷ هجری، قاهره، مصر.
٤۳. الفتوح، احمد بن اعثم، متوفای ۳۱٤ هجری قمری، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱٤۰٦ هجری قمری، بیروت، لبنان.
٤٤. الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ابن‌حزم اندلسی، علی بن احمد، متوفای ٤۵٦ هجری قمری، دار إحياء التراث العربي، محقق: دکتر يوسف البقاعي، چاپ اول، ۱٤۲۲ هجری قمری، بیروت، لبنان.
٤۵. الكافي، کلینی، محمد بن يعقوب، متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری قمری، دار الكتب الاسلامية، محقق: علی‌اکبر غفاری، ۱۳۹۱ هجری قمری، تهران، ایران.
٤٦. كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، متقی هندی، متوفای ۹۷۵ هجری قمری، موسسة الرسالة، محقق: شیخ بکری حیانی و شیخ صفوة السقا، چاپ پنجم، ۱٤۰۵ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۴۷. لسان المیزان، ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی، متوفای ۸۵۲ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، محقق: شیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، چاپ اول، ۱۴۱۶ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۴۸. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هیثمی، علی بن ابی‌بکر، متوفای ۸۰۷ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۴۹. المحلی، ابن‌حزم، علی بن احمد، متوفای ۴۵۶ هجری قمری، دار الآفاق الجدیدة، تحقیق: لجنة إحیاء التراث العربي، بیروت، لبنان.
۵۰. مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودی، علی بن حسین، متوفای ۳۴۶ هجری قمری، دار الکتب العلمیة، محقق: دکتر مفید محمد قمیحة، چاپ اول، بیروت، لبنان.
۵۱. المصنف في الأحادیث والآثار، ابن أبي‌شیبة الکوفي، عبدالله بن محمد، متوفای ۲۳۵ هجری قمری، تحقیق: سعید محمد اللحام، چاپ اول ۱۴۰۹ هجری قمری، دارالفکر، بیروت، لبنان.
۵۲. المصنف، عبدالرزاق بن همام صنعانی، متوفای ۲۱۱ هجری قمری، مجلس العلمي، محقق: حبیب‌الرحمن اعظمی.
۵۳. المعارف، ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم، متوفای ۲۷۶ هجری قمری، منشورات الشریف الرضي، محقق: ثروت عکاشه، چاپ اول، ۱۴۱۵ هجری قمری، قم، ایران.

٥٤. المعجم الكبير، طبرانی، سلیمان بن احمد، متوفای ٣٦٠ هجری قمری، دار إحیاء التراث العربي، محقق: حمدی عبدالمجید سلفی، چاپ دوم، بیروت، لبنان.
٥٥. مغني المحتاج، شربینی، متوفای ٩٧٧ هجری قمری، امیر قم، چاپ اول، ١٤١٠ هجری قمری، قم، ایران.
٥٦. مفاتیح الغیب أو تفسیر الکبیر، فخر رازی، محمد بن عمر، متوفای ٦٠٤ هجری قمری، مکتب الإعلام الاسلامیة، ١٤١٣ هجری قمری.
٥٧. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، متوفای ٣٥٦ هجری قمری، امیر قم، محقق: کاظم المظفر، چاپ دوم، ١٤٠٥ هجری قمری، قم، ایران.
٥٨. منهاج السنة النبویة، ابن‌تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، متوفای ٦٦١ هجری قمری، محقق: محمد رشاد سالم، ١٤٢٤ هجری قمری، دار الفضیلة، ریاض، عربستان.
٥٩. المنهاج في شرح صحیح مسلم بن الحجاج، نووی، متوفای ٦٧٦ هجری قمری، مکتبة العصریة، ١٤٢٨ هجری قمری، بیروت، لبنان.
٦٠. الموطأ، مالك بن انس، متوفای ١٧٩ هجری قمری، محقق: محمد فواد عبدالباقی، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، لبنان.
٦١. میزان الاعتدال في نقد الرجال، ذهبی، محمد بن احمد، متوفای ٧٤٨ هجری، دار الفکر، محقق: علی محمد البجاوي، بیروت، لبنان.
٦٢. الوافي بالوفیات، صفدی، خلیل بن أیبك، متوفای ٧٦٤ هجری قمری، چاپ دوم، ١٤١ هجری قمری.